

بباد دلدان حد پيش دلدان

سید مجتبیٰ بحرینی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

کتاب بیست و چهارم

حدیث دل با دلدار

معرفت، محبت،
یاد و انتظار

نگارش

سید مجتبیٰ بحرینی

سرشناسه: بحرینی، مجتبی، ۱۳۲۵ -
عنوان و پدید آوران: حدیث دل با دلدار / نگارش مجتبی بحرینی
مشخصات نشر: مشهد: آفتاب عالمتاب ۱۳۹۲.
مشخصات ظاهری: ۱۰۴ ص.
شابک: ۱-۰۹-۶۴۵۱-۶۰۰-۹۷۸ ●
یادداشت: فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا
یادداشت: کتابنامه: همچنین به صورت زیر نویس.
موضوع: محمد بن حسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ ق.-
موضوع: مهدویت - انتظار. الف. عنوان
رده بندی کنگره: BP ۲۲۴ / ۴
نشانه اثر: ۴ ح ۳ ب /
رده بندی دیویی: ۲۹۷ / ۴۶۲



حدیث دل با دلدار

■ سید مجتبی بحرینی

تیراژ: ۲۰۰۰ / صفحات: ۱۰۴ / نوبت چاپ: اول - ۱۳۹۲
قطع: رقعی / قیمت: ۳۶۰۰ تومان / چاپ: دقت (۳۸۱۰۲۲۰)
شابک ۱-۰۹-۶۴۵۱-۶۰۰-۹۷۸

مراکز پخش:

(۱) نشر آفتاب عالمتاب، مشهد مقدس، ص پ: ۳۸۸۵-۹۱۳۷۵

تلفن: ۳۳۴۷۰۹۸-۳۳۴۷۰۹۸-همراه: ۱۳۴۱ ۱۱۹ ۰۹۱۵، واحدیان

(۲) مرکز پخش مشهد، ۷۲۶۲۵۵۶

(۳) تهران، خیابان مجاهدین، چهارراه آبسردار، ساختمان پزشکان، نشر منیر، ۷۷۵۲۱۸۳۶

فَمَتَى تَشَعَدَ الْوَرَى بِسَلْقَاكَ
مُعْصِرَاتٍ مِنَ الْعَيُونِ هَوَاكَ
جَعَلَ اللَّهُ جُنْدَهُ الْأَمْلاكَ
وَ هِيَ مُشْتَاقَةٌ إِلَى مِرَاكَ
لنفس طول النوى ترعاكا

دیوان عبدالغنی الحرّ / ۵

قَدْ أَطَالَ الشُّهَادَ طَوْلَ نَوَاكَ
وَ أَسْأَلَ الْقُلُوبَ مِنَّا عَيُونًا
يَا إِمَامَ الْهُدَى وَ خَيْرَ مَلِيكَ
غَبِثَتْ عَن انْفُسٍ قَضَتْ فِيكَ صَبْرًا
لَمْ تَزَلْ رَاعِيًا بَعِينِي رَثُوفِ

هرکس که دیده روی تو، از جان غلام توست
از آب زندگی اثری نیست در جهان
خواهی ز قهر دمزن و خواهی ز آشتی
مرغی که در خیال رهایی ز دام نیست
مشکن دل من و مکن این خانه را خراب
خواهم اگر شنیدن و دیدن ز گوش و چشم

سلطان حسن هستی، و گیتی به کام توست
ور هست در مسیان، لب لعل فام توست
مقصود حرفی از لب شیرین کلام توست
مرغ دل من است، که اکنون به دام توست
کاین خانه منزل تو و این دل مقام توست
آن دیدن و شنیدن پیک و پیام توست

دیوان حالت / ۱۸۶

فهرست

پیش‌گفتار ۱۱

نخستین نگاه

﴿ اهمیت وظایف نسبت به او ﴾

۱۵ - ۲۴

- شناخت وظایف ۱۷
- مراتب تکالیف ۱۷
- چهل شب جمعه زیارت امام حسین علیه السلام و شرفیابی ۱۸
- اثر تهلیل او ۱۹
- کلاه خود را قاضی کنیم ۲۱
- قلب و قالب ۲۲
- توضیح تکالیف اصلی ۲۳

دومین نگاه

﴿ معرفت و شناخت او ﴾

۴۴ - ۲۵

- ۲۷ معرفت و شناخت حضرات معصومین علیهم السلام
- ۲۸ احادیثی در این راستا
- ۳۰ مقام خاتم الاوصیائی
- ۳۴ ادعای نابجای محی الدین عربی
- ۳۴ صفا با شعر صفا
- ۳۶ معرفت به قیام و ظهور
- ۳۷ شناخت حکومت جهانی
- ۳۹ تصویری از جامه ختم وصایت
- ۴۲ نوید حکومت جهانی در شب معراج

سومین نگاه

﴿ محبت و دوستی او ﴾

۶۲ - ۴۵

- ۴۷ جایگاه محبت و دوستی خاندان رسالت علیهم السلام
- ۴۸ خیانت بخاری
- ۴۹ مصداق اتم روایات
- ۵۰ محبت غیر اختیاری است

در مقام جواب می‌گوییم.....	۵۱
حدیثی در محبت او.....	۵۳
توضیحی در جمله پایانی حدیث	۵۴
جمله‌ای بس مایه امید.....	۵۷
ارتباط محبت با معرفت	۵۸
محبت خدا و رسول خدا ﷺ نسبت به او.....	۶۰
محبت امیرمؤمنان و سایر معصومان <small>علیهم‌السلام</small> نسبت به او.....	۶۱

چهارمین نگاه

﴿ انتظار او ﴾

۶۳ - ۸۸

انتظار پدیده محبت	۶۵
انتظار در قرآن	۶۶
روایات در آیات انتظار.....	۶۷
جمع روایات انتظار در پنج قسمت.....	۶۸
کلامی از صاحب مکیال.....	۷۳
اختلاف انظار در انتظار	۷۴
عرض ما در این راستا.....	۷۷
سخنی از مرحوم نعمانی	۸۱
حدیثی بس دل‌نشین.....	۸۳
مؤلف در کنار این حدیث.....	۸۶

آخرین نگاه

﴿ یاد او ﴾

۸۹ - ۹۸

- ۹۱ حدیثی در حقیقت ذکر و یاد
- ۹۲ محبت امام عصر علیه السلام
- ۹۴ یاد او همراه با غم او
- ۹۶ در عصر غیبت باید غمین بود
- ۹۷ جمعه آخر ماه شعبان
- ۹۹ کتابنامه
- ۱۰۳ سایر آثار مؤلف

پیشگفتار

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى جَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ سُبْحَانَكَ يَا أَعْلَى السَّمَاوَاتِ

سَيِّدِهِمْ وَأَفْضَلِهِمْ مُحَمَّدٍ وَاهْلِ بَيْتِهِ الطَّاهِرِينَ

اللَّهُمَّ فَصِّلْ عَلَى خَاتَمِهِمْ وَقَائِمِهِمُ الْمُسْتَوْرِعِينَ عَوَالِمِهِمْ

صدای اذان صبح نیمه شعبان به گوش رسید. نمی دانم چه وضعی پیش آمد که با صدای بلند شروع به خواندن سوره مبارکه قدر نمودم، و احساس می کردم گویا در همین لحظات بوده که در هزار و صد و هفتاد و هشت سال قبل، حقیقت مطلع الفجر این سوره، در شبستان حضرت عسکری علیه السلام از دامان پاک مادر گرامیش جناب نرجس خاتون متولد شده است. لحظاتی با پروبال دل به آن سو پرکشیدم، و به فال گوشی در کنار در دولت سرایش ایستادم تا با گوش دل، نوای پدر بزرگوارش را شنیدم که عمه مکرّمه اش را خطاب می کرد:

هَلُمِّي إِلَيَّ ابْنِي يَا عَمَّةُ^۱، عمه جان پسر من را نزد من آر.

پدر کیست؟ پسر کیست؟ این شور و اشتیاق چیست؟ و این عجله و شتاب برای چیست؟ چه می‌دانم عقل قاصر و فکر فاجر، کمیت درک لنگ و مرکب خرد کلیل.

در هر حال هرچه بود لحظات پس دل‌نشینی بود *يُدْرِكُ* و *لَا يُوصَفُ* که خوب است عزیزان در لحظات طلوع فجر پگاه نیمه شعبان به این جهت عنایت و توجه خاص داشته باشند، و آنچه در آثار پیشین در این زمینه آورده‌ایم از نظر بگذرانند.

گاهی آن کریم علی الله و عزیز وجود را در نخستین سجده پس از ولادتش بنگرند، و گاهی او را بر روی دست پدر بزرگوارش در حالی که نور دیده را غرق بوسه می‌سازد تماشا کنند، و گاهی او را در حالی که بر شهر فرشتگان قرار گرفته و سیر آسمانی و معراج ربّانی‌اش را طی می‌کند تا به بزم قرب حق تعالی می‌رسد نظاره نمایند، و گاهی گاهی تا به این صبحدم برسند و چنین نجوا کنند:

لَيْتَ شِعْرِي أَيْنَ اسْتَقَرَّتْ بِكَ النَّوَى^۲ همه این‌ها از خاطر گذشت و موجب شد که آه سینه با اشک دیده و خون دل همراه گردد.

در هر حال هرچند از توفیق برگزاری محفل به نام نامی و اسم سامی‌اش در یک‌هزار و یکصد و هفتاد و هشتمین سال میلادش مسرور بودم، ولی اضافه شدن سالی بر روزگار غیبتش سخت مایه تأثر و موجب حزن و اندوه بود. و به راستی در نیمه شعبان چنین حالی برای ارباب ولاء پیش

۲- مفاتیح الجنان - دعای ندبه.

۱- الانوار البهیة / ۱۷۰.

می آید که از یک چشم اشک سرد شوق می ریزند، و از دیده دیگر آب گرم
غم می بارند و این دو حالت متفاوت را گاه در قالب دعا اظهار می دارند، و
گاه در پرده نجوای با آن شایسته نجوی به تصویر می کشانند، و گاه در قیافه
قافیه و پردازش نظمی انتظام می بخشند، و به یادش ترنم و زمزمه
می نمایند و عرض می کنند:

خوش آن که از سفر آن ماه رفته باز آید

نشسته باشم و ناگه ز در فراز آید

خود آن عقیق لب یار بهترین تحفه است

چه آرام به از این از سفر چو باز آید

شب فراق تو ای ماه، شمع می داند

که بر سرم چه از این سوز جانگداز آید

به دوری تو زمان هم مگر ز سیر افتاد

که شب به دیده من این قدر دراز آید

بت منی، و خدای منی، و قبله من

که دل به سوی تو پیوسته در نماز آید

مگوی ترک من و هرچه غیر از این گویی

به گوش من همه جان بخش و دل نواز آید

تو نازینی و من هم نیازمند توام

خوش است اگر ز تو ناز و ز من نیاز آید

توان و طاقت (حالت) ز رفتن تو برفت

بیا کز آمدنت آنچه رفته باز آید^۱

در هر حال همان به که باز خامه را با نامه آشنا سازیم که سالها است این آشنایی برای این دو آشنا و آشنایان با این دو آشنا آشنا است. آری عزیزانی که با مراجعه به دو اثر پیشین سال قبل تا حدودی با وظایف فردی و اجتماعی عصر غیبت آن صاحب الغیبة آشنا شدند دوست دارند با تکالیف و وظایفی که در عصر استتار نسبت به آن راز مکتوم و غایب مستور دارند نیز آشنا گردند، و سیاه مشق امسال، این مشق را به آنان می دهد. امید که برای نگارنده و خواننده توفیق عمل بیش از پیش فراهم آید.

پنجشنبه نیمه ماه شعبان المعظم ۱۴۳۳

۱۳۹۱/۴/۱۵

مشهد مقدس - سید مجتبی بحرینی

نگاه نخستین

اهمیت وظایف نسبت به او

شناخت وظایف

شناخت وظایف و تکالیف و آشنایی با حدود و حقوق امری است بس حایز اهمیت، و بسیار سخت و دشوار، چونان که پس از آشنایی و شناخت و معرفت و عرفان چه بسا رعایت کردن آنها و از عهده برآمدنش مشکل‌تر و دشوارتر باشد.

مراتب تکالیف

وظایف و تکالیف گاهی نسبت به خود انسان است و گاهی نسبت به دیگران، و چون متعلق وظیفه و تکلیف دیگری شد به این اعتبار که تکلیف متعلق به غیر است، اهمیت خاصی پیدا می‌کند، و شخصیت و موقعیت کسی که تکلیف مرتبط با اوست تأثیر مستقیمی بر اهمیت وظیفه و تکلیف می‌گذارد، توضیح مطلب را چنین می‌آوریم:

گاهی وظیفه‌ای است که انسان نسبت به غیر مسلمانی دارد. گاهی وظیفه‌ای است که نسبت به مسلمانی دارد. گاهی وظیفه‌ای است که نسبت به دوستی از دوستان خاندان رسالت علیهم‌السلام دارد. گاهی وظیفه‌ای است که

نسبت به همسایه‌ای که افتخار محبت دارد، دارد. گاهی وظیفه‌ای است که نسبت به دوستان و آشنایان دارد. گاهی وظیفه‌ای است که نسبت به اقوام و خویشان دارد. گاهی وظیفه‌ای است که نسبت به پدر و مادر دارد. بر این اساس هرچه موقعیت و اعتبار، و شخصیت و احترام طرف مورد وظیفه و حق بیشتر باشد، آن وظیفه و تکلیف، و آن حق و حد اهمیتش بیشتر و رعایتش لازم‌تر و ضروری‌تر می‌شود.

حالا اگر وظیفه و تکلیفی که دارم متعلق به کسی شد که از همگان برتر و بالاتر است یعنی حجت حق، و امام معصوم علیه السلام مسلماً آن وظیفه و تکلیف از همه وظایف و تکالیف برتر و بالاتر و حایز اهمیت بیشتر است. بنابراین خوب است قبل از توجه به وظایف و تکالیفی که نسبت به آن وجود مقدس داریم توجه به اهمیت آن تکالیف و وظایف داشته باشیم، و بدانیم وظایف نسبت به کسی است که وجود پیوسته به اوست، و هستی بسته به یک تارموی او، تکالیفی است مرتبط با کسی که با کلمه‌ای بود را نبود می‌کند و با کلمه‌ای نبود را بود می‌سازد.

چهل شب جمعه زیارت امام حسین علیه السلام و شرفیابی

در تشریفی که در سال ۱۴۳۱ به عتبات عالیات داشتم، در شب جمعه آخر ماه ذی‌القعدة الحرام در رواق راقی حضرت سید الشهداء علیه السلام با آیت الله زاده میلانی مرحوم حاج سید محمد علی میلانی دیدار نمودم، که شرحش را در - ما سمعت ممن رأیت - آورده‌ام. این جریان را ایشان نقل کردند، گفتند:

در آن سال‌ها که در خدمت مرحوم پدرم کربلا بودم، استادی داشتم

او برای من نقل کرد، که من شنیده بودم هرکس چهل شب جمعه به زیارت امام حسین علیه السلام مشرف شود و در بالاسر مبارک حضرت عدد معینی لا اله الا الله بگوید توفیق شرفیابی به محضر باهرالنور امام عصر علیه السلام را پیدا می‌کند. می‌گفت من چهل شب جمعه مشرف شدم و این عمل را انجام دادم، تا شب جمعه آخر فرارسید ذکرها تمام شد و خبری نشد. خیلی ناراحت شدم این مدت زحمتی کشیدم به مقصود نرسیدم، تا این معنی از ذهنم گذشت، ناگهان دیدم از در سمت جناب حبیب بن مظاهر کسی وارد شد آمد و دست روی شانه من گذارد و گفت: لا اله الا الله را این طور باید گفت، تا گفت (لا اله) احساس کردم هیچ اثری از وجود و هیچ نشانی از هستی نیست، تا گفت (الا الله) دیدم همه هستی که نیست شده بود هست شد و از نظرم ناپدید گشت، فهمیدم که هم توفیق شرفیابی نصیبم شده و هم لا اله الا الهی که آن هیکل توحید می‌گوید چگونه اثر نفی و اثبات در عالم می‌گذارد. بعد که پرسیدم آن استادتان که بود و آن عدد ذکر چه بود؟ گفتند: شیخی بود عرب که هیچ فارسی نمی‌دانست و به او شیخ عرب می‌گفتیم و عددش دقیقاً یادم نیست ولی ظاهراً چهارصد مرتبه بود.^۱

اثر تهلیل او

آری بی‌جهت نیست که در زیارت آل یس به محضر شریفش عرض می‌کنیم: السلام علیک حین تهلل و تکبر، سلام بر تو گاهی که لا اله الا الله

۱- ما سمعت ممن رأیت، نسخه دستنویس مؤلف ۶۰۷

می‌گویی و هنگامی که تکبیر می‌آوری.

آری تهلیلی که جزئی از آن نفی می‌کند، نفی مطلق، و جزئی از آن اثبات می‌کند، اثبات مطلق، این تهلیل خاص با آن تهلیلی که شیخ الرئیس شاهزاده میرزا ابوالحسن قاجار تضمین نموده بسیار فرق دارد که میزان فرقتش را هم نمی‌فهمیم

در جهان همه ذرات نور غیب را مشکاة غیر نفی و حق اثبات

لا اله الا الله

ماهیان دریایی آهوان صحرائی جمله راست‌گویایی

لا اله الا الله

تا به اینجا می‌رسد که می‌گوید:

مور و مار می‌گویند نور و نار می‌گویند شیر و شار^۱ می‌گویند

لا اله الا الله^۲

آری وظایف و تکالیف مرتبط با کسی که با یک لا اله الا الله هستی می‌گیرد و وجود می‌بخشد معلوم است در چه هاله‌ای از عظمت و رحابی از اهمیت قرار دارد، که هیچ وظیفه و تکلیفی نمی‌تواند با آن معارضه نماید و یا مزاحمت فراهم سازد زیرا که بر اساس آموزه‌های اصولی وقتی

۱- شار مرغی سیاه رنگ است که مانند طوطی سخن می‌گوید - فرهنگ معین.

۲- منتخب النفیس ۳۹.

میان دو امر تزاخم به وجود آمد و انسان نتوانست هر دو را امثال نماید، آن فردی که از اهمیت بیشتری برخوردار است مقدم می‌شود. بر این اساس اگر دو وظیفه یا چند تکلیف به من تعلق گرفته است که یکی از آنها مرتبط با آن وجود مقدس است، و من توان امثال و انجام همه آنها را ندارم، وظیفه و تکلیفی که مربوط به آن حضرت است مقدم بر همه وظایف و تکالیف است، زیرا که او برتر از همه است و وظیفه نسبت به او هم مقدم بر همه وظایف.

کلاه خود را قاضی کنیم

و در این جااست که به قول معروف خوب است کلاه خود را قاضی کنیم، و خودمان، خودمان را بیازماییم و محک بزنیم که نسبت به وظایف مرتبط با آن امام همام چه وضعی داشته و داریم، آیا آنها را مقدم بر همه وظایفمان می‌داریم یا در عرض سایر تکالیف قرار می‌دهیم و یا خدای نخواستہ سایر وظایف و تکالیف را بر آنها مقدم می‌داریم. بعد اگر مجال، فرصتی، توانی داشتیم به آن وظایف می‌پردازیم، و یا به طور کلی توجهی نسبت به آن تکالیف و وظایف نداریم تا چه رسد که مقدم بر همه آنها بداریم، که ظاهراً کمیت نگارنده در این زمینه لنگ است و لنگ و در این آزمون رفوضه است و مردود.

حالیا که تا حدودی به اهمیت وظایفی که نسبت به حضرتش داریم آشنا شدیم، شور و شوق پیدا می‌کنیم که وظایفمان را نسبت به آن وجود مقدس بشناسیم و بدانیم در عصر غیبت در ارتباط با حضرتش چه باید انجام دهیم، و چه بسا بگوییم اگر بدانیم کوتاهی نمی‌کنیم و در مقام امثال

برمی آیم.

لذا در این نوشته و نوشتار بعدی برآنیم تا عزیزان را با بخشی از وظایفی که نسبت به امامشان در عصر غیبتش دارند آشنا سازیم، تا پس از آشنایی در مقام عمل برآیند و با انجام آن وظایف و اداء آن تکالیف موجبات رضایت خاطر خطیر و شادی قلب شریفش را فراهم آورند.

قلب و قالب

قبل از آوردن وظایف و نگارش تکالیف نسبت به آن نگار نگارین توجه به این نکته به عنوان زیربنای مطالب لازم به نظر می‌رسد، و آن این است که با توجه به این حقیقت که ما جسمی داریم و جانی، ظاهری داریم و باطنی، برونی داریم و درونی، قالبی داریم و قلبی، وظایف و تکالیفمان هم نسبت به حضرتش این دو بخش را پیدا می‌کند. قسمتی از وظایفمان وظایف قلبی، باطنی، درونی، اعتقادی است، و بخشی از تکالیفمان تکالیف ظاهری، قالبی، برونی، و عملی می‌باشد، و به عبارت دیگر وظایف قلبی و جوانحی، و تکالیف قالبی و جوارحی.

چونان که این امر اختصاص به وظایف متعلقه به آن وجود مقدّس ندارد بلکه همه تکالیف را زیر پر می‌گیرد، و تقسیمی است برای تمامی وظایف و تکالیف، چه خلقی و چه حقّی، چه عبادی و چه غیرعبادی، هرچند تکالیف قلبی و وظایف اعتقادی با تکالیف و وظایف قالبی و عملی با واسطه مرتبط می‌شود و شرط صحّت و قبولی اعمال قرار می‌گیرد، که علمای اصول گفته‌اند: الْأَصْلِي مَا لَا يَتَعَلَّقُ بِعَمَلِ الْمُكَلِّفِ بِلَا وَاسِطَةٍ

توضیح تکالیف اصلی

تکالیف اصلی و بنیادی، وظایف اعتقادی و زیربنایی، تکالیف و وظایفی است که ابتداءً ارتباطی با اعمال و افعال مکلف ندارد، و موطن و جایگاه آن باطن و قلب است، ولی با واسطه مرتبط به عمل می‌شود. یعنی وقتی من این عقاید و باورها را داشتم اعمال و عباداتم مورد قبول و پذیرش قرار می‌گیرد، و اگر نداشتم مقبول نمی‌افتد. چونان ولاء ارباب ولایت مطلق و خلفاء بر حق حق، محمد و آل محمد صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین.

قبول سجده را لازم بود محراب ابروی

به کیش من قضا باید کند زاهد نمازش را^۱

حَمْدَ اللَّهِ وَ أَثْنِي وَ شَكَر

خَضْمَهُ أَبْقَضَهُ اللَّهُ وَلَوْ

شَرِبَ الْخَمْرَ وَ غَنَى وَ فَجَّرَ^۲

خَلَّهُ بِشَرِّهِ اللَّهُ وَلَوْ

آری:

نماز بی‌ولای او عبادتی است بی‌وضو

به منکر علی بگو، نماز خود قضا کند^۳

و بر این اساس، امروز آن اصل اصیل و رکن رکن که شرط قبولی طاعات و عبادات، و رمز تقرّب به حق تعالی است اعتقاد قلبی نسبت به

۲- زنبیل / ۷۱

۱- دیوان حزین لاهیجی / ۲۲۰

۳- ای اشکها بریزید / ۳۳

وجود مقدس حضرت خاتم‌الاولیاء، و پذیرش و باور درونی مقام ولایت مطلقه انحصاری آن ولی الله الاعظم است.

و به این اعتبار وظایف قلبی و تکالیف اعتقادی، ارزش و اعتبارش از وظایف و تکالیف قلبی و عملی بیشتر، و اهمیتش بس فزون‌تر، زیرا که نبودش، بود عمل را نابود می‌کند و بودش، کمبود عمل را جبران می‌نماید، که فعلاً به همین اشارت بسنده می‌کنیم باشد که پسندند.

دومین نگاه

معرفه و شناخت او

معرفت و شناخت حضرات معصومین علیهم‌السلام

نخستین وظیفه‌ای که از جهت قلبی و اعتقادی همگان نسبت به آن وجود مقدس دارند معرفت و شناخت آن حضرت است. و این معرفت و شناخت از دو جهت مورد عنایت و توجه است، یکی به عنوان عام و دیگری به حیثیت خاص. اما عنوان عامش این است که معتقد باشند آن حضرت از ائمه اثنی عشر، و از حجج الهیه‌ای است که حق تعالی آنها را حجت خودش بر خلق قرار داده، و اطاعت آنان را فرض و لازم نموده، و آنچه که لازمه مقام حجیت و فرض طاعت است از علم و قدرت و عصمت و ولایت مطلقه و سایر کمالات به حضراتشان ارزانی داشته، آن وجود مقدس واجد همه آن کمالات می‌باشد. که برای آشنایی بهتر نسبت به این وظیفه عزیزان را به مراجعه - جامعه در حرم - شرح زیارت جامعه کبیره توصیه می‌نماییم. و از این جهت که در این اثر هم بی‌بهره نباشد چند حدیثی می‌آوریم.

احادیثی در این راستا

عَنْهُمْ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ: نَزَلْنَا عَنْ الرُّبُوبِيَّةِ وَارْفَعُوا عَنَّا حُظُوظَ
الْبَشَرِيَّةِ - يَعْنِي حُظُوظَ الْخَطَايَا الَّتِي يَجُوزُ عَلَى الْبَشَرِ - فَنَحْنُ
اسْرَارُ الْإِلَهِيَّةِ الْمَوْدَعَةِ فِي هَيْكَلِ الْبَشَرِيَّةِ ثُمَّ قُولُوا مَا اسْتَطَعْتُمْ فَإِنَّ
الْبَحْرَ لَا يُنْزَفُ وَ السِّرُّ الْغَيْبِ لَا يُعْرَفُ وَ كَلِمَةُ اللَّهِ لَا يُوصَفُ^۱

از حضرات معصومین علیهم السلام چنین نقل شده که فرمودند: ما را از مقام ربوبی و منزلت و جایگاه خدایی فرود آورید - نگویید ما خدا هستیم - متقابلاً آن خطاهای بشری را هم به ما نسبت ندهید، زیرا که ما اسرار خدایی هستیم که در هیكلهای بشری به ودیعه نهاده شده‌ایم. پس - با توجه به این دو اصل که نه خداییم و نه بشر جایزالخطا - هر چه می‌خواهید در شأن ما بگویید - ولی بدانید به کنه مقام ما نمی‌رسید - زیرا که همه آب دریا کشیده نمی‌شود، و دریا خشک نمی‌گردد، و سرّ غیب شناخته نمی‌گردد، و کلمه الله به توصیف نمی‌آید.

که در دیگر حدیثی این حقیقت در قالب این جمله آمده است:

اجْعَلُونَا مَخْلُوقِينَ وَ قُولُوا فِينَا مَا شِئْتُمْ فَلَنْ تَبْلُغُوا^۲

ما را مخلوق قرار دهید - و خدا ندانید - و در حق ما هر چه می‌خواهید بگویید که هرگز به کنه مقام ما نرسید.

حضرت صادق علیه السلام فرمود: هیچ چیزی، هیچ پیامبری، هیچ انسانی، هیچ جنّی، هیچ فرشته و ملکی، در آسمانها نیست جز این که ما حجّت خدا بر همه آنان هستیم، و خداوند هیچ چیزی نیافریده جز این که ولایت

۱- مشارق الامان و لباب حقایق الایمان - نسخه خطی - ورق ۱۸.

۲- بحار الأنوار ۲۵ / ۲۷۹

ما را بر همه آن‌ها عرضه داشته، جمعی پذیرفته‌اند و جمعی انکار کرده‌اند، حتی آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها.^۱

و پیوسته همین کوتاه جمله زیارت جامعه را آویزه گوش داشته باشیم که: **آتَاكُمُ اللّٰهُ مَا لَمْ يُوْتِ أَحَدًا مِّنَ الْعَالَمِيْنَ**^۲ خداوند به شما عنایت فرموده آن چه به احدی از عالمیان مرحمت نفرموده و شرح و توضیحش را در جامعه در حرم بنگرید.^۳

با نقل یک حدیث در جایگاه معرفت **حَجَّتِ** وقت و امام عصر معرفت خاص حضرتش را پی گیریم.

مرحوم صدوق به سند معتبر از عثمان بن سعید عمری - وکیل حضرت عسکری علیه السلام و نخستین نایب خاص حضرت بقیة الله عجل الله تعالی فرجه الشریف - نقل نموده که گفت: در خدمت حضرت ابی محمد حسن بن علی علیه السلام بودم که کسی از حضرتش پرسید از حدیثی که از آباء گرامی و پدران بزرگوارش نقل شده که:

إِنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُو مِنْ حُجَّةِ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَإِنْ مَن مَاتَ وَ لَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً

همانا زمین از حجّت خدا بر خلق تا قیامت خالی نمی ماند و هرآینه هرکس بمیرد و امام زمانش را نشناسد به مرگ جاهلیت مرده است. حضرت عسکری علیه السلام فرمود: همانا این حدیث حق است و صحیح، آن گونه که نهار و روز حق است - مانند روز روشن است - به حضرت عرض شد: ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله حجّت و امام بعد از شما کیست؟

۲- عیون اخبار الرضا علیه السلام ۲ / ۲۷۶

۱- بحار الأنوار ۲۷ / ۴۶

۳- جامعه در حرم ۷۱۹ /

فرمود: پسرم - که هم نام پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است - و او امام و حجت بعد از من است مَنْ مَاتَ و لَمْ يَعْرِفْهُ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً هر کس بدون معرفت و شناخت او از دنیا برود به مرگ جاهلیت مرده است.^۱

بنابراین نخستین جهت معرفتی نسبت به آن وجود مقدس اعتقاد به امامت اوست به عنوان امام عصر و حجت زمان.

مقام خاتم الاوصیائی

جهت دومی که در مسئله معرفت و شناخت آن وجود مقدس باید مورد عنایت و توجه قرار گیرد این است که پس از این که معتقد شدم و باور داشتم همه آن کمالات و مقاماتی را که سایر حضرات معصومین عَلَيْهِمُ السَّلَامُ داشته‌اند حضرتش دارا هستند، اعتقاد به عناوین خاص معرفتی حضرتش نیز داشته باشم، و بدانم که آن وجود مقدس خاتم الاوصیاء می‌باشد و مهر ختم وصایت بر دوش او نهاده‌اند آن گونه که کتف جدّ امجدش ممهور به مهر ختم نبوت بوده که جابه‌جا در آثارمان این عنوان یافت می‌شود و خود آن وجود مقدس هم از همان اوان ولادتش خودش را به این عنوان معرفی نموده است.

ظریف ابی‌نصر خادم گوید: شرفیاب محضر حضرت صاحب الزمان عَلَيْهِ السَّلَامُ شدم در حالی که حضرتش در مهد و گهواره بود، از من جویای صندل احمر شد.^۲ فراهم نموده تقدیم داشتم، به من فرمود: اَتَعْرِفُنِي؟ آیا مرا

۱- الانوار البهیة / ۱۸۵.

۲- صندل که چندل و چندن هم می‌گویند درختی است شبیه درخت گردو که در

می‌شناسی؟ عرض کردم: آری شما سید و آقای من و زاده سید و مولای من هستید. فرمود: از این جهت از تو نپرسیدم. گفتم: مقصودتان را برایم توضیح دهید. فرمود:

أنا خاتمُ الأوصياءِ وَ بي يُرْفَعُ البلاءُ عَن أهلي وَ شيعتي
 من خاتم الاوصياء هستم و به واسطه من بلا از خاندان و شیعیانم
 برداشته می‌شود.^۱

چه بسا بتوانیم از این حدیث شریف استفاده کنیم که معرفت و شناخت آن وجود مقدس به عنوان خاص خاتم الاوصیاء مورد عنایت و توجه خاص آن حضرت می‌باشد و به تعلیم خودش دوستان و شیعیانش باید او را به این عنوان بشناسند.

پدر بزرگوارش هم در واپسین لحظات زندگی از جمله نویدها که به نور دیده‌اش داد همین بود که فرمود: و أنت خاتمُ الائمة الطاهرين پسرمانا تو آخرین ائمه طاهرين هستی و ختم امامت با توست.^۲

شناخت آن حضرت به عنوان ختم وصایت و آخرین خلیفه و جانشین پیامبر اکرم ﷺ امری است که از آغاز عالم در ملک و ملکوت ثابت و معلوم بوده است، در حدیث مفصّلی که گویای حقایق معراج است چنین می‌خوانیم:

هندوستان می‌روید و به عربی صندل می‌گویند. فرهنگ عمید - صندل -
 صندل احمر: صندل سرخ، طبیعت آن سرد و خشک است، مقوی معده و دل و مفرح و رادع و قابض لغت‌نامه دهخدا - صندل -

۱- الأنوار البهية / ۱۷۲.

۲- الغيبة - للطوسي - / ۱۶۵. الأنوار البهية ۱۶۶.

پیامبر اکرم ﷺ فرمود: از حق تعالی پرسیدم بار پروردگارا اوصیاء من کیانند؟ ندا رسید ای محمد همانا اوصیاء و جانشینان تو آنانند که نامشان بر ساق عرش نوشته شده در همان حال که در برابر پروردگارم بودم - در آن مقام قرب خاص و بزم مخصوص او آذنی

مه طلعتی که بر قد قدرش بریده‌اند

دیبای قم فاندر و استبرق دنا^۱

و در آن خلوت سرای سدره المنتهی

شاهی که کائنات طفیل وجود اوست

خلوت سرای سدره مقام شهود اوست^۲

- آری در آنجا و در همان حال - به ساق عرش نظر کردم دوازده سطر نور سبز دیدم که بر هر سطر نوری نام یکی از اوصیاء من رقم خورده بود:

أَوْلَهُمْ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَ آخِرُهُمْ مَهْدِيُّ أُمَّتِي

نخستین آنان علی بن ابیطالب بود و آخرین آنان مهدی امت من.^۳

بلکه از حدیثی استفاده می‌شود که مقام خاتمیت وصایت و عنوان دوازدهمین وصی بودن آن وجود مقدس که آخرین اوصیاء است پیشینه‌ای پیشتر دارد و سابقه‌ای بیشتر، تا آنجا که این عنوان در عالم میثاق و روزگار

۱- تفسیر روح البیان ۸ / ۳۶۵.

۲- از مسقط نغز عصمت بخاری متوفای ۸۲۹

۳- کمال الدین ۲۵۶ - باب ۲۳ حدیث ۳. منتخب الاثر ۶۱ - فصل ۱ باب ۴ حدیث ۸.

عهد و پیمان هم مورد لحاظ و عنایت بوده است.

قال النبی ﷺ: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَخَذَ مِيثَاقِي وَ مِيثَاقَ إِثْنَيْ عَشَرَ إِمَاماً
بَعْدِي وَ هُمْ حُجَجُ اللَّهِ تَعَالَى عَلَى خَلْقِهِ الثَّانِي عَشَرَ مِنْهُمْ الْقَائِمُ
الَّذِي يَمْلَأُ بِهِ الْأَرْضَ قِسْطاً وَ عَدْلًا كَمَا مَلِئْتُ ظُلْمًا وَ جَوْرًا^۱

پیامبر اکرم ﷺ فرمود: همانا خدای تعالی میثاق من و پیمان دوازده
امام بعد از مرا - از خلق - گرفته است و آن دوازده امام حجت‌های
خدای تعالی هستند بر خلقش که دوازدهمین - و آخرین آنان - آن
قائم و قیام کننده‌ای است که زمین به وسیله او از قسط و عدل پر
می‌شود آن سان که از جور و ستم مملو گردیده.

برای نمونه در این جهت به همین چند حدیث بسنده می‌کنیم، زیرا
احادیث و روایات فریقین در این جهت تواتر مضمونی دارد.
آری نخستین مرحله معرفت و شناخت خاص آن حضرت این است
که معتقد باشیم آن وجود مقدس خاتم الاوصیاء است. آخرین وصی
پیغمبر آخرالزمان است، و سلسله امامت و وصایت و مقام حجیت و
ولایت مطلقه به وجود مقدسش خاتمه یافته، و آخرین حلقه این رشته و
سلسله است، و هرکس پس از او ادعای ولایت، امامت، حجیت، وصایت،
خلافت و جانشینی پیامبر اکرم ﷺ و آن صفات و کمالات را داشته باشد
ادعایش عاری از حقیقت و خالی از صداقت و قرین کذب و خیانت است،
كَاثِبًا مِّنْ كَانٍ.

ادعای نابجای محی‌الدین

بر این اساس آنچه محی‌الدین عربی ادعا نموده که او خاتم ولایت محمدیه است و علامت آن این است که میان دو کتف او در آن محل که برای پیامبر اکرم ﷺ نشانه بود برای او هم بود، لکن در گودی نه برآمدگی، زیرا علامت ختم نبوت ظاهری و فعلی است، و نشانه ختم ولایت باطنی و انفعالی است^۱ ادعایی است عاری از حقیقت و چونان بسیاری از دعاوی دیگرش کذب است و افتراء.

و آنچه از احادیث رسیده استفاده می‌شود این است که از خصائص حضرت خاتم الاوصیاء عجل الله تعالی فرجه الشریف بودن دو علامت بر کتف و پشت مبارک است یکی به رنگ بدن شریفش و دیگری شبیه علامتی که در کتف مبارک حضرت رسول ﷺ بوده.^۲

آری او را باید به عنوان خاتم شناخت، و صفحه آخرین کتاب عصمت و قداست، و سطر نهایی صحیفه ولایت و حجیت، و حرف پایانی سرمشق خلافت و وصایت دانست.

صفا با شعر صفا

ختم ولایت نبوی پادشاه عصر

ذاتی که سر سر نبوت بدوست حصر

آن شاه کش به بام الوهیت است قصر

بابِ امم امامِ مسلم خدایِ نصر

۲- نجم الثاقب / ۸۳

۱- العبقری الحسان ۲ / ۲۵۳

موجود بی‌بدایت و بی‌انتهای و حصر
مولود در مکان پدر پیر لامکان

ختم ولایت، آیت کل، خسرو وجود
سلطان چارحضرت، از غیبت و از شهود
آن جلوه‌کش برند، به دیر و حرم سجود
آن شاه‌گز جبلت، جلوه‌گر وجود
قوسین را نزول نمود آن شه‌صعود
از بی‌نشان بیامد و گردید بی‌نشان

عقل نخست با همه حشمت‌گدای اوست
خورشید آسمان برین خاک پای اوست
نه آسمان مظلة ظلّ همای اوست
آن وجهه‌گز فنا‌منزه لقای اوست
فانی است در خدای و بزرگی روای اوست
مقهور قاهر است و به اشیاست قهرمان

ای جامع لطیف که در هر دلیت جاست
در دل نشسته تو و دل‌خانه خداست
یک کشور و دو سلطان در عهده خطاست
حق را دوشی ننگجد این مسلک صفاست

توحید سرّ خاص سلاطین اولیاست
یک پادشاست بر همه عالم خدایگان

معرفت به قیام و ظهور

جهت سومی که در مقام معرفت و شناخت خاص آن حضرت باید معتقد باشیم و باور داشته باشیم، این است که سرانجام آن وجود مقدس از پس پرده غیبت ظاهر شده و در مقام قیام و انتقام از دشمنان حق برمی آید. که احادیث خاصه و عامه و روایات رسیده از فریقین در حدّ تواتر بلکه فوق تواتر گویای این حقیقت است، و همان گونه که از آغاز وجود و ابتدای هستی مقام خاتمیت و صایت آن وجود مقدس ظاهر و آشکار بوده مسئله ظهور و قیام و انتقام حضرتش هم این چنین بوده است.

در حدیث مفصّلی که بیانگر دیده‌ها و داده‌های حق تعالی به پیامبر اکرم در شب معراج است چنین می‌خوانیم که حضرتش وقتی در جانب راست عرش پروردگار اشباح و هیاکل نوری حضرات معصومین علیهم‌السلام را در حال نماز دیدار نمود آن وجود مقدس را چنین توصیف نمود:

وَالْمَهْدِيُّ فِي وَسْطِهِمْ كَأَنَّهُ كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ. مهدي عليه‌السلام در میان آنان چونان ستاره رخشان و کوكب درخشانی بود. خداوند به من خطاب کرد و فرمود:

يا مُحَمَّدُ هُوَلاءِ الْحُجَجِ وَ هَذَا الثَّائِرُ مِنْ عِترتك يا مُحَمَّدُ وَ عِزَّتِي وَ جلالِي إِنَّهُ الْحُجَّةُ الْوَاجِبَةُ لِأَوْلِيائِي وَ الْمُنتَقِمُ مِنْ أَعْدَائِي
ای محمد اینان حجّت‌های من هستند، و این - مهدي که در جمع‌شان چون ستاره رخشان می‌درخشد - انتقام عترت و خاندان تو را می‌گیرد. ای محمد به عزّت و جلالم سوگند که همانا او حجّتی است که بر دوستانم اطاعتش را واجب قرار دادم، و کسی است که از

دشمنان من انتقام می‌گیرد.^۱

شناخت حکومت جهانی

چهارمین جهتی که در ارتباط با معرفت و شناخت خاص حضرتش باید توجه داشته باشیم و به آن معتقد باشیم، این است که تشکیل حکومت واحد جهانی الهی فقط و فقط به کف با کفایت رحمانی و دست قدرت خدایی آن وجود مقدس تحقق پیدا می‌کند، و آن آرزوی دیرینه‌ای که از آغاز عالم همه انبیاء و اوصیاء و اولیاء داشته‌اند به وسیله آن حضرت جامه عمل می‌پوشد.

توضیح مطلب این که برای بسیاری از مناصب و مشاغل لباس‌های مخصوصی طراحی شده، که با پوشش آن لباس معلوم می‌شود این شخص صاحب آن منصب و شغل می‌باشد، و کم و کیف این لباس‌ها متفاوت است و هرچه تعداد کمتر چه بسا ارزش و اهمیت بیشتر، تا آنجا که ممکن است از یک لباس یک نمونه بیشتر نباشد که اگر کسی جویای نمونه دوّمش شود به او می‌گویند یکی بیشتر نبوده و نیست.

باری خیاط ازل آن معلم خیاطت به ادریس نبی که نخستین خیاط و جامه‌دوز بود^۲ و مسکن و کارگاه خیاطی‌اش مسجد سهله بود،^۳ و تعلیم دهنده صنعت زره‌سازی به داود نبی ﴿وَعَلَّمْنَاهُ صَنْعَةَ لَبُوسٍ لَّكُمْ﴾^۴ این

۱- الغیبة - للطوسی - ۱۰۳. بحار الأنوار ۳۶ / ۲۶۲.

۲- بحار الأنوار ۱۱ / ۲۷۹.

۳- کافی - فروع - کتاب الصلاة، باب مسجد السهله، حدیث ۱.

۴- الانبیاء: ۸۰.

خیاط قدیمی و استاد ازلی از آغاز عالم جامه‌ها بریده لباس‌ها دوخته نه یک دست و نه دو دست و نه چند دست، بلکه گاهی صدویست و چهار هزار دست لباس فراهم آورده با نام و نشان نبوت و بر قامت انبیاء علیهم‌السلام پوشانده. گاهی سیصد و سیزده لباس فاخرتر فراهم آورده و آنها را اختصاص به رسولان در جمع انبیاء داده، گاهی پنج دست لباس با ارزش‌تر دوخته و بر اندام پنج پیامبر اولی‌العزم پوشانده، گاهی پارچه‌ای را چهارده قواره بریده و چهارده دست لباس مخصوص از آن فراهم آورده و آنها را اختصاص به چهارده معصوم از حضرت خاتم الانبیاء تا حضرت خاتم الاوصیاء داده، و در این میان بعضی مفتخر به پوشیدن لباس‌های متعددی شده‌اند که هر کدامش نشانه مقامی و علامت منصبی بوده است.

آری این خیاط ماهر و این استاد کامل چند دست لباس که هر کدام از آنها در نوع خود طاق است و تک، مفرد است و منحصر به فرد، که هر کدام نشان مقامی خاص و منصبی مخصوص است فراهم آورده که آنها واحد بلاثانی هستند، یکی هستند که دو ندارند.

یک دست لباس به عنوان جامه نبوت ختمیه و رسالت پایانیته فراهم آورده، و در صندوقچه خزاننش آن را به ودیعه نهاده و آن لباس را در اختیار هیچ کدام از انبیاء و رسل نگذاشته، و هیچ یک از آنان را به پوشش آن لباس مفتخر نساخته.

لباسی کامل، جامه‌ای شامل، از سر تا قدم همه چیز دارد، از تاج کرامت، و قبای رسالت، و تن پوش صداقت، و رزای شفاعت، و پاپوش صبر و استقامت، و بر همه اجزاء آن مجموعه مهر خاتمیت نبوت و رسالت زده‌اند، و در صبحدم بیست و هفتم ماه رجب ملکوتیان از ملکوت به

ملک آورده‌اند، و بر آن قامت موزونی که سرو، شرم از اعتدالش دارد، پوشانده‌اند که :

ماه فروماند از جمال محمد سرو نباشد به اعتدال محمد
قدر فلک را کمال و منزلتی نیست در نظر قدر با کمال محمد^۱

تصویری از جامه ختم وصایت

آری این خیاط یک دست لباس دیگر بریده و دوخته، که نه تنها با لباس‌هایی که متعدد بود فرق دارد، با آن جامه‌ها هم که انحصاری بود متفاوت است. یک دست بیشتر نیست با این که هر لباسی بریده و هر جامه‌ای که دوخته در نوع خود بهترین بوده و بر اساس نظام احسن حاکم بر کل هستی فراهم آمده، ولی این لباس چیز دیگری است، لباسی است که از همه آن لباس‌های مخصوص علامت و نشانه دارد، لباسی است که جامع همه زیبایی‌های لباس‌های پیشین است. جامع جمیع جمال و کمال، بهاء و سنا، عزّ و شرف، طهارت و قداست همه لباس‌هاست. مضاف بر این که خصوصیاتش دارد که در هیچ کدام از جامه‌های پیشین نبوده است. زیرا کسی می‌خواهد این جامه را بپوشد، که جامع جمیع کمالات سابقین است و دارنده خصائص منحصر به خودش، کسی این لباس را به تن می‌کند که:

عَلَيْهِ كَمَالُ مُوسَى وَ بَهَاءُ عِيسَى وَ صَبْرُ أَيُّوبَ^۲

۱- کلیات سعدی - طتیات - ۵۳۲

۲- کمال الدین / ۳۱۰ - باب ۲۸ حدیث ۱ خبر اللوح.

کسی این جامه را می پوشد که:

صاحب الدّعوة النّبویّه و الصّولة الحیدریّه و العصمة الفاطمیّة و الحلم الحسینیّه و الشّجاعة الحسینیّه و العبادة السّجادیّه و المآثر الباقریّه و الآثار الجعفریّة و العلوم الکاظمیّه و الحجج الرضویّه و الجود التقویّه و النقاوة التقویّه و الهیبة العسکریّه و الغیبة الالهیّه^۱ می باشد.

این تن پوش خاص و جامه مخصوص به کسی تعلق دارد که دارد همه آنچه همگان داشتند و دارد آنچه دیگران نداشته اند.

آری این لباس، لباس قیام است؛ این لباس، لباس انتقام است؛ این لباس، لباس خاتمیت و صایت است؛ این لباس، لباس آخرین صاحب مقام ولایت مطلقه الهیه است؛ این لباس، لباس آخرین امام معصوم و حجّت خاصّ حقّ متعال است.

این لباس، لباس خلافت است؛ این لباس، لباس حکومت است؛ این لباس، لباس خلیفه الله است؛ این لباس، لباس حجّة الله است؛ این لباس، لباس القائم بامر الله است؛ این لباس، لباس حاکم جهانی من عند الله است؛ این لباس، لباس کسی است که به معنی واقعی حکومتش حکومت الله است؛ این لباس، لباس کسی است که بیعت با او بیعت با خداوند است؛ این لباس، لباس کسی است که به قلم قدرت بر کف دستش رقم خورده است: البیعة لله.

این لباس، لباس کسی است که هستی به داد آمده از بیداد را به داد می آورد، و وجود پرشده از جور را به عدل می نشاند، و ظرف زمین که

پرشده از ظلم است مملو از قسط می‌سازد.

این لباس، لباس کسی است که حکومت خدایی‌اش نه مرز آبی دارد و نه حدّ خاکی، نه حریم زمینی دارد و نه محدوده هوایی، رعایایش نه تنها انسانند که جنّ و ملک، فرشته و پری هم رعیت اویند، و صیت عدلش حتی مور و مار، شیر و شار، چرنده و خزنده، گزنده و درنده، همه و همه را فرامی‌گیرد.

آری این لباس، لباس کسی است که خداوند او را برای حکومت جهانی خدایی ذخیره نموده است و نسخهٔ ثانی ندارد. آی لباسی که شمس اصطهباناتی چنین تصویرش نموده:

گسترده آدم، در مهد جایش	داده است عالم، حق رونمایش
ببریده ادریس، بر تن قبایش	بر بازوان نوح، بسته دعایش
موسی عقیقه، کرده فدایش	نقش خلیل است، خلخال پایش
داده محمد، بر کف لوایش	عیسی گرفته، کفش و ردایش

تا روز موعود، آید بدان سان

ختم رسولان، داده است پیغام	خلاق عالم، فرمود اعلام
جمع امامان، آن عهد و ایام	میلاذ مهدی، حسن سرانجام
کاین فرد اعدل، وین مظهر تام	گفتند و بردند، هر یک از او نام
خلق از ظهورش، گیرند آرام	روزی درآید، با عزّ و اکرام

هر جنگ و غوغا آید به پایان

روزی که آید، میر زمانه است مُهر ولایت، او را به شانه است
 آن هاشمی خال، او را نشانه است ضایع اباطیل، مهمل فسانه است
 در آفرینش، او شاه خانه است باطل در آن روز، عذر و بهانه است
 در نظم عالم، فرد و یگانه است مگر مکر و تزویر، ور دام و دانه است

آتش زند پاک، بر لوح و ایقان^۱

نوید حکومت جهانی در شب معراج

باری در همان گفتگوی شب معراج، میان محبوب و حبیب، و احد و احمد، که قسمتی از آن را قبلاً شاهد آوردیم، جملاتی در ارتباط با حکومت جهانی خدایی آن وجود مقدس یافت می شود:

لأُطَهِّرَنَّ الْأَرْضَ بِآخِرِهِمْ مِنْ أَعْدَائِي وَ لِأَمْلِكَنَّ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَ
 مَغَارِبَهَا وَ لِأَسْخِرَنَّ لَهُ الرِّيحَ وَ لِأُذَلِّلَنَّ لَهُ الرِّقَابَ الصِّعَابَ وَ لِأَرْقِئَنَّ
 فِي الْأَسْبَابِ وَ لِأُنْصِرَّنَّهُ بِجُنْدِي وَ لِأَمِدَّنَّهُ بِمَلَائِكَتِي حَتَّى يَغْلَنَ
 دَعْوَتِي وَ يَجْمَعَ الْخَلْقَ عَلَيَّ تَوْحِيدِي ثُمَّ لِأُدَيْمَنَّ مُلْكَهُ وَ لِأُدَاوِلَنَّ
 الْآيَامَ بَيْنَ أَوْلِيَائِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ^۲

هرآینه به وسیله آخرین آنان - امام آخرین از ائمه اثنی عشر - زمین
 را از لوٹ دشمنانم پاک می سازم، و همانا او را مالک بر همه مشرقها
 و مغربها قرار می دهم - حکومتش شرق و غرب را زیر پر می گیرد -

۱- دیوان شمس اصطهباناتی - منظومه شمس - ۳۲۲.

۲- کمال الدین ۲۵۶ - باب ۲۳، حدیث ۳. عیون اخبار الرضا علیه السلام ۱ / ۲۶۴ باب ۲۶

حدیث ۲۲. علل الشرایع ۱ / ۷ باب ۷، حدیث ۱.

و هرآینه بادهای را مستخر او می‌دارم، و گردن‌های گردن‌کشان را در برابر او پست و خوار می‌سازم، و او را در اسباب بالا برم، و به لشکر خودم او را یاری نمایم، و به فرشتگانم او را مدد و کمک می‌رسانم، تا دعوت مرا بلند و آشکار گرداند، و خلق را بر توحید من گرد آورد، سپس ملک و حکومت او را ادامه بخشم، و روز و روزگار را به کام اولیاء و دوستانم تا قیامت بگردانم.

مرحوم مجلسی در بیان این جمله روایت - و لأَرْقِينَهُ فِي الْأَسْبَابِ - گوید: مراد از اسباب طرق و راه‌های آسمان است که حق تعالی در قرآن از فرعون حکایت کرده ﴿لَعَلِّي أَبْلُغُ الْأَسْبَابِ أَسْبَابَ السَّمَاوَاتِ﴾^۱ یا مقصود وسائل و اموری است که آن حضرت برای رسیدن به مقاصدش از آنها بهره‌برداری می‌نماید، چونان که در آیه ﴿ثُمَّ أَتْبَعَ سَبِيلاً﴾^۲ به این معنی است ولی احتمال اول آشکارتر است.^۳

مضاف بر آنچه از مرحوم مجلسی آوردیم چه بسا بتوانیم بگوییم این جمله حدیث ناظر به این جهت است که حق تعالی همه اسباب و امکانات را در اختیار آن وجود مقدس قرار می‌دهد و او را در همه ابعاد به چونان ارتقاء و بلندی می‌رساند که فوق آن تصور ندارد. و چون حکومت، حکومت خدایی و دولت به معنی واقعی دولت الهی است باید هم چنین باشد:

مجموعه کائنات حیران تواند مجموع نشسته و پریشان تواند

۲- الکهف / ۹۰.

۱- المؤمن ۳۶ / ۳۷.

۳- بحار الانوار ۵۲ / ۳۱۲.

رخسار به کس نمی‌نمایی اما صد شمس و قمر آینه گردان تواند^۱

چه می‌کردم اگر بی‌پرده می‌کردم تماشایت

تو را در خانه آینه دیدم رفت هوش من^۲

۱- یک آسمان ستاره / ۱۸۲.

۲- حیرت آینه - گزیده غزلیات بیدل دهلوی - / ۲۹۵

سومین نگاه

محبت و دوستی او

جایگاه محبت و دوستی خاندان رسالت علیهم السلام

از دیگر وظایف قلبی و تکالیف درونی که نسبت به آن وجود مقدس داریم، این است که باید آن عزیز هستی و جان وجود را دوست بداریم، و آن حضرت محبوب ما باشد بلکه از همه محبوبان محبوب‌تر.

مسئله محبت از مسائل بسیار حائز اهمیت است و ابعاد بسیار گسترده‌ای دارد که این نوشته مختصر نمی‌تواند ناظر به همه آن ابعاد باشد ولی برای این که عزیزان را بی‌بهره نگذاشته باشیم اشارتی گذرا به بعضی از ابعاد آن می‌نماییم.

آنچه از احادیث و روایاتمان استفاده می‌شود این است که ما مأموریم رسول خدا و اهل بیت و عترت او علیهم السلام را بیش از خودمان و اهل و دودمانمان دوست بداریم که حضرتش فرمود:

لَا يُؤْمِنُ عَبْدٌ حَتَّىٰ أَكُونَ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ نَفْسِهِ وَ تَكُونَ عِثْرَتِي إِلَيْهِ أَعَزَّ
مِنْ عِثْرَتِهِ وَ يَكُونَ أَهْلِي أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ أَهْلِهِ وَ تَكُونَ ذَاتِي أَحَبَّ إِلَيْهِ

مِنْ ذَاتِهِ.^۱

هیچ بنده‌ای ایمان ندارد، مگر آن که من نزد او محبوب‌تر از خودش باشم، و عترت من در پیش او عزیزتر از عترتش باشند، و اهل و خاندان من برای او محبوب‌تر از خاندانش باشند، و جان و ذات من برای او محبوب‌تر از جان خودش باشد.

لازم به تذکر است که این حدیث در صحیح بخاری^۲ و صحیح مسلم^۳ و سنن ابن ماجه^۴ و کنز العمال^۵ و الاتحاف بحب الاشراف^۶ و بسیاری دیگر از مدارک عامه فقط قسمت اولش ذکر شده و به این لفظ آمده

لَا يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ حَتَّىٰ أَكُونَ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ وَالِدِهِ وَوَلَدِهِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ

هیچ یک از شما ایمان نیاورده مگر وقتی که از پدر و فرزند و از همه مردمان نزد او محبوب‌تر باشم.

خیانت بخاری

با توجه به این که همین حدیث از الفردوس ابن شیرویه و معجم کبیر

۱- غلل الشرایع / ۱۴۰ باب ۱۱۷ حدیث / ۳ - بشارة المصطفى لشعبة المرتضى / ۵۲ با مختصر تفاوتی.

۲- صحیح البخاری، کتاب الایمان، باب ۸ حدیث ۱ و ۲.

۳- صحیح مسلم، کتاب الایمان، باب ۱۷.

۴- سنن ابن ماجه / ۳۶، کتاب السنة رقم / ۶۷.

۵- کنز العمال ۱ / ۲۹ کتاب الایمان و الاسلام رقم ۷۰ / ۷۱

۶- الاتحاف بحب الاشراف / ۲۷ باب ۱ حدیث ۱.

و معجم اوسط طبرانی و شعب الایمان بیهقی و شرف النبی خرگوشی^۱ و دیگر مدارکی از عامّه با همین ذیلی که از علل الشرایع آوردیم آمده است، بسیار نزدیک به نظر می‌رسد، بلکه چه بسا با انضمام قرائن برای انسان اطمینان حاصل شود که بخاری و مسلم و جمعی دیگر از محدّثین عامّه که ید طولایی در تقطیع احادیث، و برش روایاتی که ارتباطی با خاندان رسالت علیهم السلام دارد، دارند، ایادی خائنه آنان و یا راویانی چونان ابوهریره که آنان حدیث را از او نقل کرده‌اند ذیل روایت را ناگفته گذارده و نیاورده‌اند، ولی بر فرض چنین خیانتی را در یک حدیث، دو روایت، ده خبر، و صد اثر انجام دهند، نمی‌توانند حقیقتی را که محکّمات کتاب و متواترات سنت گویای اوست مخفی سازند یا از میان ببرند. بگذریم گویا فراموش کردیم کتاب وظایف عصر غیبت نسبت به آن وجود مقدّس است در هر حال وظیفه‌ای که همه مسلمانان برای اثبات ایمان و اعتقادشان دارند این است که پیامبر اکرم و عترت و اهل بیت او را بیش از خودشان و فرزندان و خاندانشان دوست بدارند.

مصدق اتم روایات

مصدق اتم بلکه از حیثی مصداق منحصر به فرد این احادیث و روایات، دیروز و امروز و فردا و فرداهای دیگر، وجود اقدس اعلی حضرت قدر قدرت والا شوکت گردون مکت، بقیة الله الاعظم حضرت اباصالح المهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف می‌باشد.

و با توجه به آنچه گفتیم محبت به امام عصر علیه السلام و علاقه به آن وجود مقدس و وظیفه‌ای است اسلامی، و تکلیفی نسبت به همه مسلمانان، نه این که دستوری مذهبی و وظیفه‌ای آئینی باشد، و اختصاص به شیعه داشته باشد.

محبت غیراختیاری است

ممکن است کسی بگوید محبت امر غیراختیاری است. چگونه من مکلف به آن هستم و جزء وظایف من محبت خاندان رسالت علیهم السلام عموماً و محبت آن حضرت به خصوص می‌باشد در صورتی که متعلق تکلیف باید امر اختیاری باشد.

هرچند پاسخ این پرسش مجال وسیع می‌طلبد، ولی باز از این جهت که عزیزان را بی‌بهره نگذارده باشیم نکاتی را خاطر نشان می‌سازیم، که اگر عنایت کنند مضاف بر این که جواب این سؤال را دانسته‌اند برای روشن شدن بسیاری از مبهمات می‌توانند از آن بهره‌برند.

درست است که محبت کار دل است و ابتدائاً غیراختیاری به نظر می‌رسد، ولی با توجه به آنچه می‌گوییم نه تنها غیراختیاری بودنش از بین می‌رود بلکه چه بسا به حد لزوم و مرز ضرورت می‌رسد. یعنی همان کسی که می‌گفت نمی‌توانم دوست بدارم می‌گوید نمی‌توانم دوست نداشته باشم. کسی از ما می‌پرسد به فلان کشتی مسافربری که در آب‌های خلیج فارس لنگر انداخته علاقه دارید؟ می‌گوییم نه، به من چه ارتباطی دارد. به ما می‌گوید هواپیمایی را که با این خصوصیات در فلان فرودگاه توقف

نموده دوست دارید؟ باز همان جواب را می‌دهیم و همچنین نسبت به سایر وسائل نقلیه یا اگر از ما سؤال کنند فلان پزشک را که در فلان کشور مشغول طبابت است دوست دارید؟ می‌گوییم اصلاً او را نمی‌شناسم تا چه رسد به این که دوستش داشته باشیم.

همین اشیاء و همین اشخاصی که هیچ ارتباطی با ما نداشتند، و ما هم به آنها علاقه‌ای نداشتیم، دیری نمی‌گذرد ارتباطی با ما پیدا می‌کنند. اتفاقاً ما سرنشین آن کشتی یا مسافر آن هواپیما یا دیگر وسایل نقلیه می‌شویم یا زیر تیغ جراحی آن طبیب قرار می‌گیریم، آن وقت از ما همین سؤال را می‌کنند، کاملاً جوابمان با پاسخ قبل مان فرق دارد. می‌گوییم به آنها علاقه بسیار دارم، به مقدار جانم آنها را دوست دارم، به تمام تخته‌ها، فلزها، پیچ و مهره‌ها، دستگاه‌ها و همه چیزها که در آنها است علاقمندم، و آن پزشک را هم چونان جان شیرین دوست دارم.

در مقام جواب می‌گوییم

حالياً با توجه به آنچه گفتیم در پاسخ کسی که می‌گوید محبت به خاندان رسالت علیهم‌السلام عموماً و علاقه به حضرت بقية الله الاعظم خصوصاً در اختیار من نیست می‌گوییم، جمعی که نقششان در عالم خلقت نقش سفینه نوح است، و عناصری که موقعیتشان در جهان هستی، موقعیت آب و ماده حیات است، انسان نمی‌تواند آنان را دوست نداشته باشد.

همچنین کسی که به او سلام می‌کنیم به عنوان کشتی نجات و سرچشمه حیات و عرض می‌کنیم: **السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا سَفِينَةَ النَّجَاةِ السَّلَام**

علیک یا عینَ الحَیَاةِ^۱ نمی‌توانیم محبت او را در دل قرار ندهیم، و صندوق سینه را جای وداد و مهر او نداریم. اگر به خودمان علاقه داریم، که داریم، چون حبّ ذات فطری است به کسی هم که وجود من و استمرار بود من بسته به اوست علاقمندم.

آنچه اشاره کردیم یک بُعد مطلب است و نظر از یک زاویه است، در حالی که این امر ابعاد بس گسترده دارد و زوایای فراوان، که از هر بُعدی آن را مورد توجه قرار دهیم و از هر زاویه‌ای به آن بنگریم نتیجه همین است. کسی که وداد و محبت نسبت به او آخرین جزء اداء اجر رسالت است که به دون آن اجر رسالت ادا نشده زیرا که *الْمُنْکِرُ لِآخِرِنَا* کَالْمُنْکِرِ لِأَوَّلِنَا^۲ و کسی که واجد همه کمالات است، بر فرض که در راستای وجود من و استمرار بود من هم قرار نگیرد و بهره‌وری‌ام از همه نعمت‌های ظاهری و باطنی ارتباط و بستگی با او نداشته باشد باز عقل و فطرت در سایه عشق به کمال و مهر به کامل حکم به علاقه و محبت نسبت به او می‌نماید. تا چه رسد به این که اصل وجود من و استمرار بود من، و همه آن چه داشته و دارم و خواهم داشت، طفیلی اوست که:

اگر نازی کند، از هم بریزد جمله قالب‌ها

نیاز جمله عالم را به پیش ذوالمنن بینی

وجودش لنگر ارض و سما وز یمن احسانش

جهان مرزوق و درگاهش پناه از اهرمن بینی

۱- جمال الاسبوع / ۳۷. مفاتیح الجنان آخر فصل پنجم.

۲- الاعتقادات / ۱۰۳ - بحار الانوار ۲۷ / ۶۱.

دم عیسی از او باشد، ید موسی از او باشد

ز لطف او خلیل اندر گلستان و چمن بینی

نیاز از غیر او بگسل، تو سل کن به دامانش

همه شاهان عالم را گدای این حسن بینی^۱

آنچه آوردیم اشاراتی است برای ارباب لب و صاحبان عقل و قلب

﴿انّ فی ذلکَ لَذِکْرٍ لِمَن کانَ له قلبٌ﴾^۲ زیرا که مجال تفصیل و توضیح نیست.

حدیثی در محبت او

برای این که عزیزان را باز بی بهره نگذاشته باشیم به نقل جمله‌ای از یک حدیث بسنده می‌کنیم باشد که تا حدودی جایگاه محبت آن وجود مقدس روشن گردد.

در حدیث نسبتاً مفصّلی که مرحوم نعمانی از رسول خدا ﷺ در گفتمان شب معراج آورده و بیانگر دیدار اشباح نوری حضرات معصومین علیهم‌السلام است در حالی که آخرین آنان در وسط و میان آنان چونان کوکب درّی و ستاره درخشان ایستاده و حضرتش در مقام سؤال و پرسش برمی‌آید حق تعالی خطاب می‌کند:

هُؤلَاءِ الْأُئِمَّةُ وَ هَذَا الْقَائِمُ مُحَلَّلٌ حَلَالِي وَ مُحَرَّمٌ حَرَامِي وَ يَنْتَقِمُ مِنْ
أَعْدَائِي يَا مُحَمَّدُ أَحِبَّهُ فَإِنِّي أَحِبُّهُ وَ أَحِبُّ مَنْ يُحِبُّهُ^۳

۲- ق / ۳۷.

۱- آتشکده نیر / ۱۶۳

۳- الغيبة - للنعمانی - ۹۲ باب ۴ حدیث ۲۴ - بحار الانوار ۳۶ / ۲۸۱

اینان امامان و پیشوایان هستند، و این قائم و ایستاده، به پا دارنده حلال‌ها و حرام‌های من است، و انتقام‌گیرنده از دشمنان من؛ ای محمد او را دوست بدار زیرا که هر آینه من او را دوست می‌دارم و هر کس هم که او را دوست بدارد دوست دارم.

توضیحی در جمله پایانی حدیث

قدری در جمله پایانی این حدیث شریف دقت کنیم. قائل و گوینده کیست؟ مخاطب و شنونده کیست؟ جایگاه سخن و مکان خطاب کجاست؟ زمان گفتار چه زمانی است؟ و هنگام امر و فرمان چه هنگامی است که هنگامه‌ها به پا کرده؟

گوینده این گفتار و قائل این کلمات ذات قدوس الهی است، مخاطب و شنونده این جملات اولین شخصیت عالم خلقت نقطه ختمیه رسالت حبیب خدا محمد ﷺ همان کو که لا حَبِيبَ اِلَّا هُوَ وَاَهْلُهُ^۱ جایگاه سخن و محل صدور این خطاب و فرمان، همان جاست که نمی‌دانیم کجاست، خلوت‌سرای راز و سراپرده اعزاز.

بر خلوت گواهی اسری بعبده بر قربت دنی فتدنی دلیل ما^۲

مقام قاب قوسین او ادنی، همان جا که جز این حبیب کسی راه به آن جا نیافته همان جا که:

۱- الاحتجاج ۲ / ۲۵۱ - جمله‌ای از زیارت آل یس -

۲- دیوان همام تبریزی - ۳۲

جبریل ز همرهیت مانده	اللّٰه معک ز دور خوانده
چون از سر سدره برگذشتی	اوراق حسدوٹ در نوشتی
از حجله عرش بر پریدی	هفتاد حجاب را دریدی
خرگاه برون زدی ز کونین	در خیمه خاص قاب قوسین ^۱

زمان این گفتگو و هنگام این هنگامه گفتار، شب معراج است، یعنی همان شب بی مانند عالم هستی، و لیلۃ الاسرای بی نظیر وجود.

شب آن معراجی عرش آشیانه	به سبحان الذی اسری ترانه
فراز بارگاه عرش بنشست	ز جام لی مع اللّٰه گشت سرمست ^۲

باری در چنین زمان و مکان و در چونان شرائط و خصوصیات که چه بسا در عالم وجود بی نظیر و بی مانند بوده خدا به حبیبش می گوید:

یا مُحَمَّدُ أَخِيْبُهُ اِي مُحَمَّدِ اُو رَا دُوْسْتِ بَدَارِ

محمد ﷺ که مورد خطاب است خود، حبیب اللّٰه است. حق تعالی در ضیافت خاصی که از حبیبش در آن مهمان سرای مخصوص به عمل آورده می گوید: أَخِيْبُهُ اُو رَا دُوْسْتِ بَدَارِ. این او کیست؟ که خداوند حبیبش را امر به محبت و دوستی او می کند؟ مرجع ضمیر - أَخِيْبُهُ - یعنی او - هذا القائم - است، این قائم را، این به پا خاسته در جمع ائمه ای که همه آنان - قوامون بامرِه - قیام کنندگان و به پا خاستگان به امر و فرمان اویند، او را

۱- کلیات خمسة نظامی / ۲۲۴ - لیلی و مجنون / ۷

۲- کلیات دیوان الهی قمشہای / ۳۰

دوست بدار. این - القائم - که خداوند پیامبرش را امر به دوستی او می‌کند سبط همین پیغمبر است. به جدّ اعلی می‌گویند آخرین نواده معصوم دختریت را دوست بدار. چه امری است و چه فرمانی؟ مگر پدر بزرگ نوه‌اش را دوست ندارد؟ آن هم چنین پدر بزرگی و چنین نوه‌ای. شاید جمله بعد که به منزله علت جمله قبل است مطلب را روشن سازد - فإني أُحِبُّه به تو ای حبیبم می‌گویم او را دوست بدار این - القائم - محبوب تو باشد زیرا که من او را دوست دارم و در واقع محبت تو نسبت به او محبت نسبت به من است.

حیثیت این دوستی حیثیت علاقه پدر بزرگ به نواده نیست. هر چند، در چنان نفوس زاکیه‌ای همه محبت‌ها لله است ولی این امر - أُحِبُّه - به جهت خاص - فإني أُحِبُّه - است. تو حبیب من هستی و این - القائم - هم محبوب من است. به تو می‌گویم محبوب مرا دوست بدار، و وقتی به تو که خودت حبیب من هستی و کسی نه تنها در این مقام از تو برتر نیست، بلکه مساوی با تو هم نیست، امر نمودم مهدی را که محبوب من است دوست بدار، به طریق اولی غیر از تو هر که باشد مأمور به این امر است، چون که:

نام احمد نام جمله انبیا است چون که صد آمد نود هم پیش ماست^۱

وقتی احمد به فرمان احد مأمور به دوستی مهدی آل محمد صلی الله علیه و آله می‌شود بقیه خلق از صدر تا ساقه مأمور به این امرند و مطیع این فرمان. وقتی من خدا در چنین شرایطی گفتم - یا مُحَمَّدُ أُحِبُّهُ فَإِنِّي أُحِبُّهُ -

روح القدس و حملهٔ عرش حساب کار خود را می‌کنند، کز و بیان تکلیف خود را می‌شناسند، فرشتگان مقرب و وظیفهٔ خود را می‌فهمند، انبیاء اولی العزم و پیامبران مرسل و غیر مرسل همه و همه متوجه می‌شوند که آنان هم باید این - القائم - را دوست بدارند. کمترین عالم خلقت، فرزندان وجود، اوصیاء و اولیاء، همه باخبر می‌شوند باید این آقای را که محبوب خداست دوست بدارند. سایر خلق و تودهٔ مردم می‌فهمند اگر بخواهند در نزد حق تعالی مقام و موقعیتی پیدا کنند، چاره‌ای ندارند جز این که به این محبوب خدا علاقمند باشند. خدا او را دوست دارد و به حبیبش هم گفته است او را دوست دار. پس همگان باید او را دوست بدارند.

جمله‌ای بس مایهٔ امید

و آنچه برای همه مایهٔ نوید و موجب امید است، جملهٔ بعد حدیث است - وَ أَحِبُّ مَنْ يُحِبُّهُ - من خدا خود او را که دوست دارم بماند، این که جای حرف نیست، از بس به او علاقمندم همهٔ کسانی هم که او را دوست دارند دوست دارم، آری: لِأَجْلِ عَيْنِ الْفُ عَيْنِ تَكْرَمُ

اگر قبلاً گفتیم با توجه به روایات رسیدهٔ فریقین محبت آن وجود مقدس مذهبی نیست بلکه اسلامی است، با این توضیحی که آوردیم می‌توانیم ادعا کنیم نه تنها مذهبی نیست، بلکه اسلامی هم نیست، محبت او جهانی است و همگانی و مرزی ندارد و حدی نمی‌شناسد. وظیفهٔ همگانی و تکلیف همگان است محبت مهدی آل محمد عجل الله تعالی فرجه

ارتباط محبت با معرفت

دیگر نکته‌ای که توجه به آن لازم و تذکرش مناسب است، این است که اصل مسئله محبت در همه موارد و جمیع مصداقیقتش، و همچنین کم و کیف آن، ارتباط تنگاتنگی با مسئله معرفت دارد. تا معرفت و شناخت نیست، محبت و دوستی نیست، و تا عرفان و شناخت عمیق و دقیق نیست مهر و محبت هم از عمق و دقت برخوردار نیست. و به دیگر تعبیر وجود معرفت مساوی است با وجود محبت. کم و کیف معرفت برابر است با مقدار و چگونگی محبت. و این که می‌بینیم در مدارک دینی اهتمام بسیاری به امر معرفت و شناخت صحیح شده است برای همین است که عرفان و شناخت اصل و ریشه همه کمالات و حقایق است، و با این بیان چه بسا بتوانیم پرده از بسیاری از مبهمات برداریم، و کثیری از ایهامات را برطرف سازیم، و پاسخ کثیری از پرسش‌ها را بگوییم.

من اگر معرفتم نسبت به حق تعالی در پایه اول است محبت من هم نسبت به او در همین درجه قرار دارد، و بر فرض از جهت کمی هم کم نباشد از حیث کیفی کمی دارد و نقصان، و هرچه سطح معرفت بالاتر می‌آید محبت هم کم و کیفش بالا می‌رود تا به آخرین درجه می‌رسد و وقتی معرفت به آخرین درجه رسید و منطلق این شد - وَاللَّهِ لَوْ كُشِفَ الْغِطَاءُ مَا زِدْتُمْ يَقِينًا - به خدا قسم اگر همه پرده‌ها بالا رود ایمان من - عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ - زیاد نمی‌گردد. کلمه‌ای که به قول حُرّه دختر حلیمه سعدیه در حضور حجّاج: مَا قَالَهَا أَحَدٌ قَبْلَهُ وَلَا بَعْدَهُ كَسَى قَبْلَ مِنْهُ وَأَوْ وَرَاءَ مِنْهُ كَلِمَةً نَكَّاهُ

است.^۱

معرفت که به این جا رسید، قلب مالا مال از محبت می شود و می گوید: *أَيَا حُبَّةَ قَلْبِي*^۲ و چنین مناجات می کند: *إِلَهِي قَلْبُ حَشَوْتُهُ مِنْ مَحَبَّتِكَ فِي دَارِ الدُّنْيَا كَيْفَ تَسَلِّطُ عَلَيْهِ نَاراً تُحْرِقُهُ فِي لُظِي*^۳ بارالها دلی را که در سرای دنیا مالا مال از محبت خودت نمودی چگونه در دوزخ آتش سوزان بر آن مسلط می سازی؟

و کار محبت به دنبال چنان معرفتی به این جا می رسد که نه تنها مکروه محبوبش را نمی آورد، بلکه فکر آن را هم نمی کند. و در میان آنچه هم مورد رضای محبوب است، مشکل ترین آن ها را انتخاب می کند. آری آنچه در معرفت حق تعالی گفتیم، در معرفت و شناخت نسبت به پیامبر اکرم و حضرات معصومین علیهم السلام هم گفتنی است. هرچه معرفتم نسبت به رسول خدا و ائمه علیهم السلام بیشتر باشد، محبتم بیشتر، کم و کیف محبت بسته به کم و کیف معرفت است. و بر این اساس هرچه معرفت و شناختم نسبت به امام عصر علیه السلام زیادتر محبتم نسبت به آن وجود مقدس بیشتر. من چقدر امام زمانم را دوست دارم؟ آن قدر که او را می شناسم. شما چقدر محبت دارید؟ آن مقدار که معرفت دارید.

می گوید: می خواهیم امام زمانمان را بیشتر دوست داشته باشیم، چه کنیم؟

می گوئیم: بروید بیشتر تحصیل معرفت کنید. هرچه سطح معرفتتان نسبت به آن وجود مقدس بالاتر آمد سطح محبتتان هم بالاتر می آید تا

۲. الصحيفة العلوية المباركة الثانية / ۲۱.

۱. بحار الانوار ۴۶ / ۱۳۵.

۳. همان / ۴۱.

آنجا که یاد و ذکر تان به معنی واقعی او می‌شود، فکرتان او می‌شود، هم‌تان او می‌شود، غم‌تان او می‌شود، نمی‌توانید آنی از او غافل باشید. همه مقصودتان تحصیل رضایت او می‌گردد. تمامی همّت‌تان اجتناب و دوری از آنچه او نمی‌پسندد می‌شود، چون معرفت صاحب درجات و مراتب است، محبت هم که معلول و پدیده معرفت است، آن هم مراتب و طبقاتی دارد. کسی که در پایین‌ترین درجه معرفت قرار دارد محبتش هم در همین درجه است، و آن که در بالاترین است دوستی‌اش هم در بالاترین.

محبت خدا و رسول خدا ﷺ نسبت به او

و بر این اساس چه بسا بتوانیم بگوییم: چون خدای او از هر کس بهتر او را می‌شناسد، محبتش نسبت به او از محبت همگان بیشتر است. چون آن وجود مقدس عبد او و مصنوع او و مخلوق اوست، آن هم برای اعزاز دینش، و انتقام از دشمنانش، و انتصار نسبت به دوستانش. و پس از حق تعالی اجداد طاهرین و آباء معصومین و جدّه ممجده‌اش محبت‌شان نسبت به او از همه بیشتر است، زیرا که معرفت‌شان نسبت به او زیادتر است. آری رسول خدا ﷺ چون می‌داند این نواده عزیزش چه شخصیتی است، آن قدر به او علاقمند است که پیوسته از او یاد می‌کند و در هر فرصت مناسبی در مقام معرفی او برمی‌آید و می‌گوید:

المَهْدِيُّ مِنْ وُلْدِي إِسْمُهُ إِسْمِي وَ كُنْيَتُهُ كُنْيَتِي أَشْبَهُ النَّاسَ بِي خُلُقًا
وَ خُلُقًا^۱

مهدی از فرزندان من است، اسمش اسم من است، کنیه‌اش کنیه من است، شبیه‌ترین مردم است به من، در خَلق و خُلُق - شکل و شمایل و اخلاق و فضایل -

محبّت امیرمؤمنان و سایر معصومان علیهم‌السلام نسبت به او

امیرالمؤمنین علیه‌السلام چون مهدی شناس است برای او حزین و غمین است، و با انگشت به زمین خط می‌کشد، و چون از او می‌پرسند چه می‌کند؟ می‌گوید: فِکری فی مَوْلودِ یَکونُ مِن ظَهْری هُوَ المَهْدی...^۱ در اندیشه آن فرزند هستم که از من به وجود می‌آید و او مهدی است. و همچنین سایر حضرات معصومین علیهم‌السلام تا پدر بزرگوارش حضرت عسکری علیه‌السلام که نور دیده‌اش را خوب می‌شناسد، و در حق او معرفت تامّ دارد و می‌داند حق تعالی چه گوهر ارزنده‌ای از صدف خزانه غیبش به او ارزانی داشته، علاقه و محبتش به این فرزند فوق درک و تصوّر ماست، که در آثار پیشین به خصوص حدیث شب میلاد و حدیث بعد از میلاد و حدیث پنج سال کودکی آنچه در این زمینه گفتنی بوده آورده‌ایم. و حالیا با غزلی، از نگاه سومین به چهارمین نگاه رویم:

تا به رخسار تو زلف مشک‌فام افتاده است

من که باشم آفتاب این جا به دام افتاده است

خم به خم زلف دراز و چین به چین ابروی ناز

هر کجا دل می‌رود صد حلقه دام افتاده است

۱- کمال الدین / ۲۸۹ باب ۲۶ حدیث ۱.

گو خرد سررشته تدبیرها بر هم متاب

کار و بار برقراران از نظام افتاده است

سوختم سر تا به پا از آتش عشق و هنوز

در دلم داغ تمنای تو خام افتاده است

باده را فیاض هرگز این قدر تابش نبود

عکس رخسارش مگر امشب به جام افتاده است^۱

چهارمین نگاه

انتظار او

انتظار پدیده محبت

از دیگر وظایف قلبی در عصر غیبت که پی‌آمد محبت و دوستی اوست، و پدیده معرفت و شناختش، آرزوی ظهور موفور السرور آن وجود مقدس و انتظار فرج حضرتش می‌باشد. که اگر کسی ادعا کند در جمع جمیع وظایف عصر غیبت چه وظایف فردی و اجتماعی که در دو اثر پیشین بخشی از آنها را آوردیم، و چه وظایف مرتبط به خود آن حضرت اعم از وظایف قلبی و درونی و وظایف قالبی و برونی بیش از همه و همه حدیث و روایت نسبت به این وظیفه رسیده است ادعای نابه‌جایی نکرده است.

بلکه حتی اگر احادیث رسیده نسبت به تمامی وظایف را جمع کنیم و در یک سو قرار دهیم، و تنها روایات مرتبط با وظیفه انتظار را در یک سو، احادیث و اخبار مربوط به این یک وظیفه از روایات و آثار متعلق به همه وظایف به طور مجموع بیشتر است و این یک یکانی است که بر دهگان و صدگان برتری دارد.

از این جهت که این وظیفه و وظیفه‌ای است بس مهم، و از دیر زمان ابعاد مختلف آن مورد بحث و گفتگو بوده و نقاط مبهم و مورد بحث و سؤال در آن بسیار است، قلم را در میدان آن بیشتر به چرخش وامی‌داریم امید است برای همه عزیزان مفید و سودمند باشد، و اگر شبهه و اشکالی نسبت به آن دارند برطرف گردد، و اگر سؤال و پرسشی هم دارند پاسخ داده شود.

انتظار در قرآن

در قرآن شریف مجموعاً دوازده مرتبه عنوان انتظار در شش آیه آمده است:

- ۱ - ﴿قُلِ اَنْتَظِرُوا اِنَّا مُنْتَظِرُونَ﴾ - انعام / ۱۵۸
- ۲ - ﴿وَ اَنْتَظِرُوا اِنَّا مُنْتَظِرُونَ﴾ - هود / ۱۲۲
- ۳ - ﴿وَ اَنْتَظِرُ اِنَّهُمْ مُنْتَظِرُونَ﴾ - سجده / ۳۰
- ۴ - ﴿فَاَنْتَظِرُوا اِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ﴾ - اعراف / ۷۱
- ۵ - ﴿فَاَنْتَظِرُوا اِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ﴾ - یونس / ۲۰
- ۶ - ﴿فَاَنْتَظِرُوا اِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ﴾ - یونس / ۱۰۲

در نوع این آیات روایاتی رسیده که حضرات معصومین علیهم‌السلام امر به انتظار و کلمه منتظرین را به انتظار فرج امام عصر علیه‌السلام تبیین نموده‌اند. امید است موفق شویم تفصیل و توضیح آن‌ها را با سایر آیاتی که در قرآن کریم مرتبط با آن وجود مقدس است بیاوریم.^۱

۱ - مؤلف دست‌نوشته‌ای به نام - از با تا سین، ختم آل یس - به صورت فشرده جمع‌آوری نموده و در آن مجموع آیاتی که در قرآن شریف با توجه به روایات رسیده ارتباطی با آن

روایات در آیات انتظار

از این جهت که عزیزان را در این اثر هم بی بهره نگذاشته باشیم احادیثی می آوریم. مرحوم صدوق به سند خودش از ابوبصیر از حضرت صادق علیه السلام در نخستین آیه ای که آوردیم - آیه ۱۵۸ سوره انعام - نقل نموده که فرمود:

يَعْنِي خُرُوجَ الْقَائِمِ الْمُنْتَظَرِ مِنَّا ثُمَّ قَالَ عليه السلام : يَا أَبَا بَصِيرٍ طُوبَى لَشِيعَةِ قَائِمِنَا الْمُنْتَظَرِينَ لِظُهُورِهِ فِي غَيْبَتِهِ وَالْمُطِيعِينَ لَهُ فِي ظُهُورِهِ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ الَّذِينَ لَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ^۱

مقصود - از آنچه در این آیه آمده - خروج قائم منتظر از ما خاندان است سپس فرمود: ای ابوبصیر خوشا به حال شیعیان قائم ما که در عصر غیبتش منتظر ظهور اویند و در روزگار ظهورش مطیع فرمانش آنان اولیای خدایند که ترسی بر آنان نباشد و حزن و اندوهی فراشان نگیرد.

عیاشی سمرقندی در توضیح آیه سوره اعراف از حضرت رضا علیه السلام چنین آورده که فرمود:

مَا أَحْسَنَ الصَّبْرَ وَ انْتِظَارَ الْفَرَجِ أَمَا سَمِعْتُ قَوْلَ الْعَبْدِ الصَّالِحِ وَ انْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظَرِينَ^۲

چقدر زیباست صبر کردن و انتظار فرج داشتن آیا نشنیده‌ای کلام

وجود مقدس داشته آورده است امید است تکمیل و تتمیم گردد و در اختیار ارباب معرفت قرار گیرد.

۱- کمال الدین ۳۵۷ باب ۳۳ حدیث ۵۴.

۲- تفسیر عیاشی ۲ / ۲۰

بنده صالح خدا - هود پیامبر - را که گفت: انتظار - فرج - داشته باشید که همانا من هم با شما از منتظران هستم.

جمع روایات انتظار در پنج قسمت

باری یک دسته از روایاتمان در ارتباط با مسئله انتظار در بیان آیاتی که اشاره کردیم آمده. قسمت دوم اخباری است که جایگاه انتظار را مشخص می‌سازد. گاهی رسول خدا ﷺ آن را برترین اعمال امتش می‌شمارد^۱ و گاهی امیرالمؤمنین علیه السلام آن را محبوب‌ترین عمل نزد حق تعالی معرفی می‌نماید^۲. گاهی حضرت باقر علیه السلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آن را افضل العباده و برترین عبادتش می‌خواند^۳ و تا آنجا جایگاهش را بالا می‌برد که آن را بهترین جهاد امتش معرفی می‌نماید: افضل جهاد امتی انتظار الفرج^۴ و حضرت باقر علیه السلام اجر و پاداش منتظر را چونان ثواب روزه‌دار شب زنده‌دار اعلام می‌کند: **وَ اعْلَمُوا أَنَّ الْمُتَنظِرَ لِهَذَا الْأَمْرِ لَهُ مِثْلُ أَجْرِ الصَّائِمِ الْقَائِمِ**^۵

و در مجموع جایگاه انتظار در منظومه دستورات دینی جایگاه احب و افضل محبوب‌ترین و برترین است.

دسته سوم احادیثی است که اجر و ثواب منتظران را بازگو می‌نماید: علی علیه السلام منتظر را چونان کسی که در راه خدا در خورش غلطیده

۲- بحار الانوار ۱۲۲/۵۲

۱- عیون اخبار الرضا علیه السلام

۴- بحار الانوار ۱۴۳/۷۷

۳- بحار الانوار ۱۲۵/۵۲

۵- کافی - اصول - کتاب الایمان و الکفر، باب الکتمان، حدیث ۴ /

معرفی می‌کند.^۱

و حضرت صادق علیه السلام کسی را که با حالت انتظار از دنیا برود همانند کسی که در خدمت حضرت قائم علیه السلام و در خیمه اوست، بلکه همانند کسی که با رسول خدا صلی الله علیه و آله است باز می‌شناساند.^۲

و او را همانند کسی که در خدمت حضرتش شمشیر می‌زند، بلکه چونان کسی که در رکاب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به شرف شهادت رسیده معرفی می‌نماید.^۳

بخش چهارم آثاری است که بیانگر آثار انتظار و جایگاه منتظران می‌باشد. جفا می‌دانم طرفه حدیثی که از حضرت علی بن الحسین علیه السلام در این راستا رسیده نیاورم. حضرتش به جناب ابی‌خالد کابلی فرمود:

يا أباخالد إنَّ أهلَ زمانِ غيبته القائلونَ بِامامته المُنْتَظِرونَ لِظهوره
أفضلُ أهلِ كُلِّ زمانٍ

ای اباخالد همانا آنان که در زمان غیبت آن وجود مقدس زندگی می‌کنند و معتقد به امامت حضرتش هستند و انتظار ظهورش را دارند، افضل و برتر از اهل هر زمان هستند. زیرا خدای تعالی آنچنان عقل و فهم و معرفتی به آنان ارزانی داشته که غیبت نزد آنان چونان حضور و شهود است. آنان را خداوند در آن زمان به منزله جهادگران در محضر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله قرار داده، آنان به حق مخلصانند و به راستی شیعیان ما هستند، و دعوت کنندگان به دین خدایند پنهان و

۱- الخصال ۶۲۵ - ابواب المائة و ما فوقه حدیث / ۱۰ و بحار الانوار ۵۲ / ۱۲۳

۲- المحاسن ۱۷۳، کتاب الصفوة، باب ۳۸ رقم ۱۴۶ و بحار الانوار ۵۲ / ۱۲۵

۳- المحاسن، همان رقم ۱۴۵ و بحار الانوار ۵۲ / ۱۲۶

اشکار و فرمود: انتظار فرج از بزرگترین فرج است انتظار الفرج من اعظم الفرج^۱.

این حدیث شریف از طرفی بیانگر جایگاه منتظران است که امام چهارم علیه السلام آنان را افضل و برتر از اهل همه زمانها معرفی می‌کند که در این تعبیر - کُلِّ زَمَانٍ - کُلِّ زَمَانِهَا و تمامی عصرها داخل است. و از طرفی اثر انتظار فرج را بازگو می‌نماید، و آن را اعظم فرج می‌شمرد، معلوم می‌شود خود انتظار فرج - بما هو انتظار - منشأ چنین اثری است و منتظر بر فرض به آن انتظارش که ظهور موفورالسرور امام عصر علیه السلام است نرسد، خود این حالت انتظار برای او از بزرگترین فرجهاست. و این نکته‌ای است بس حائز اهمیت و قابل توجه، که انتظار فرج خودش فرج است بلکه از اعظم فرج معرفی شده است.

معلوم می‌شود کسی که انتظار فرج دارد همین حال انتظار برای او فرج است و مایه گشایش و رهایی از سختی و مشکلات. کسی که منتظر است و امید به طلوع فجر صادق و تابش خورشید عالمتاب دارد، این امید و آرزو و این انتظار و نوید همه تاریکی‌ها را برای او روشن می‌سازد و همه سختی‌ها را برای او سهل می‌کند.

همین معنی در دیگر حدیثی از حضرت صادق علیه السلام چنین آمده است:

مَنْ عَرَفَ هَذَا الْأَمْرَ فَقَدْ فُرِّجَ عَنْهُ بِإِنْتِظَارِهِ^۲

هرکس این امر را بشناسد - امر ولایت و وصایت ائمه اثنی عشر علیهم السلام

۱- الاحتجاج ۲ / ۴۴ و بحارالانوار ۵۲ / ۱۲۲

۲- الغیبة للنعمانی ۳۳۰ باب ۲۵ حدیث ۳ و بحارالانوار ۵۲ / ۱۴۲.

- در سایهٔ انتظاری که می‌کشد برای او فرج و گشایش حاصل می‌شود.

سرانجام آخرین دسته روایاتی است که انتظار را با وظایفی دیگر ذکر نموده است، که شاید بیشترین آن‌ها انتظار را قرین صبر و بردباری و پس از آن همراه ورع و پاکدامنی برشمرده است. بزنتی از حضرت رضا علیه السلام نقل نموده که فرمود:

مَا أَحْسَنَ الصَّبْرَ وَ انْتِظَارَ الْفَرَجِ أَمَا سَمِعْتَ قَوْلَ اللَّهِ فَارْتَقِبُوا إِنِّي مَعَكُمْ رَقِيبٌ وَ قَوْلَهُ عَزَّوَجَلَّ وَ انْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظَرِينَ فَعَلَيْكُمْ بِالصَّبْرِ فَإِنَّهُ إِنَّمَا يَجِيءُ الْفَرَجَ عَلَى الْيَأْسِ فَقَدْ كَانَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ أَصْبَرَ مِنْكُمْ^۱

چقدر خوب و زیباست صبر و انتظار فرج، آیا قول خدا را نشنیده‌ای که - از قول هود پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می‌کند - پس مرتقب باشید که هرآینه من هم با شما مرتقب و منتظر هستم، و منتظر باشید که من هم با شما از منتظرانم. پس بر شما باد به صبر و بردباری، زیرا که فرج به دنبال یأس و ناامیدی فرامی‌رسد، هرآینه آنان که قبل از شما بودند صبرشان از شما بیشتر بود.

و در حدیثی که نعمانی از ابوبصیر از حضرت صادق علیه السلام آورده انتظار قرین چند جهت اعتقادی و عملی دیگر ذکر شده است. روزی حضرت صادق علیه السلام به دوستان و شیعیانشان فرمودند: آیا به

شما خبر ندهم به آنچه حق تعالی عمل بندگان را نمی‌پذیرد مگر وقتی قرین آن باشد؟ ابوبصیر عرض کرد: خبر دهید. فرمود: گواهی به وحدانیت حق و شهادت به مقام عبودیت و رسالت پیامبر اکرم ﷺ و اقرار و اعتراف به آنچه حق تعالی به آن امر نموده و ولایت ما خاندان و برائت و بیزاری از دشمنانمان، یعنی اعتقاد به ولایت و سرپرستی پیشوایان خاص - ائمه اثنی عشر - و تسلیم بودن نسبت به حضراتشان، و ورع و پاکدامنی، و اجتهاد و کوشش، و طمأنینه و آرامش، و انتظار قائم علیه السلام.

سپس فرمود: همانا برای ما دولتی است که هرگاه خداوند اراده کند آن را بیاورد و تحقق بخشد. پس از آن فرمود: هرکس مسرور می‌شود و خوش دارد از اصحاب قائم علیه السلام باشد پس در مقام انتظار برآید، و کار و کردار و عمل و رفتارش بر اساس ورع و تقوا و رعایت محاسن اخلاق باشد در حالی که منتظر است. در چنین شرایطی هرگاه از دنیا برود و پس از مرگ او آن وجود مقدس قیام نماید، برای او از اجر و ثواب چونان ثواب و اجر آنها است که او را درک نموده‌اند. پس جدیت کنید و منتظر باشید گوارای شما باد - این الطاف و عنایات و اجرها و ثوابها - ای گروه و جمعی که مورد رحمت حق تعالی هستید.^۱

حالیا که آگاهی اجمالی از احادیث و روایات رسیده نسبت به امر انتظار پیدا کردیم سراغ اصل مطلب برویم و ببینیم این احادیث چه می‌گویند و مقصود از انتظاری که از وظایف مهمه عصر غیبت است چیست؟

۱- الغیة للنعمانی / ۲۰۰ باب ۱۱ حدیث ۱۶ و بحار الانوار / ۵۲ / ۱۴۰

ابتدا کلام مرحوم صاحب مکیال را که در این گونه مباحث مکیال است بیاوریم و سپس آنچه به نظر می‌رسد عرضه بداریم. گوید:

کلامی از صاحب مکیال

انتظار کیفیت و حالتی است نفسانی که بر اثر آن انسان در مقام تهیاً و آمادگی نسبت به آنچه منتظر است برمی‌آید، و ضد حالت انتظار، یأس است و هرچه انتظار شدیدتر باشد، آمادگی و تهیاً بیشتر و بالاتر. آیا نمی‌بینی وقتی مسافری داری که انتظار قدم و آمدنش را می‌بری هرچه زمان آمدنش نزدیک‌تر شود تهیاً و آمادگی تو هم برای قدم او بیشتر می‌گردد. بلکه چه بسا ممکن است امر انتظار آنچنان شدت یابد، و کار به جایی برسد که خوابت به بیداری تبدیل شود. و همان سان که مراتب انتظار از این جهت متفاوت است از جهت محبت نسبت به شخصی که در انتظار او هستی نیز متفاوت است و هرچه محبت حبیب بیشتر، آمادگی برای آمدن محبوب زیادتر و فراقش دردآورتر تا جایی که منتظر از همه آنچه متعلق به خود اوست غفلت می‌کند، درد نمی‌فهمد، رنج نمی‌فهمد، و توجهی به آنچه از سختی‌ها به او می‌رسد و شدایدی که او را فرا می‌گیرد ندارد.

بنابراین شخص باایمانی که در انتظار مولای خویش می‌باشد هرچه انتظارش شدیدتر باشد سعی و تلاشش برای آمادگی قدم آن وجود مقدس بیشتر می‌شود، و با ورع و پاکدامنی، و اجتهاد و کوشش، و تهذیب و پاکسازی نفس از اخلاق رذیله و اوصاف به اخلاق حمیده انتظارش را بیشتر جلوه می‌دهد تا به فوز زیارت مولایش، و مشاهده جمال دلربایش،

در زمان غیبتش هم نائل آید، آن گونه که برای بسیاری از صالحان و خوبان اتفاق افتاده. و لذاست که ائمه اطهار علیهم السلام در روایات، امر به تهذیب صفات، و ملازمت با طاعات نموده‌اند. بلکه چه بسا از آنچه ابی بصیر از حضرت باقر علیه السلام نقل نموده استفاده شود که رسیدن به اجر منتظران در گرو عمل به ورع و اتصاف به محاسن اخلاق است.

مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَكُونَ مِنْ أَصْحَابِ الْقَائِمِ فَلْيَسْتَنْظِرْ وَ لْيَعْمَلْ بِالْوَرَعِ وَ مَحَاسِنِ الْإِخْلَاقِ وَ هُوَ مُنْتَظِرٌ فَإِنْ مَاتَ وَ قَامَ الْقَائِمُ بَعْدَهُ كَانَ لَهُ مِنَ الْأَجْرِ مِثْلَ مَنْ أَدْرَكَهُ وَ شَكَّى نَيْبًا كَيْفَ هَرَجَ أَنْتَظِرَ شَدِيدًا أَجْرًا وَ ثَوَابًا چنين منتظری بیشتر و مقامش در نزد خدای عزوجل برتر و بالاتر. خدای تعالی همه ما را از مخلصین منتظرین مولا یمان حضرت صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه الشریف قرار دهد.^۱

اختلاف انظار در انتظار

نسبت به مسأله انتظار و برداشت از روایات رسیده نظرات مختلفی اظهار شده است. بعضی انتظار را یک اصل فکری اجتماعی و یک اصل فطری انسانی دانسته و گفته‌اند: هر که انسان تر منتظرتر^۲ و آن را به دو بخش مثبت و منفی تقسیم نموده‌اند. انتظار مثبت را، نه گفتن به آنچه که هست دانسته، و اعتراض به وضع موجود را در انتظار خود پنهان داشتن برشمرده‌اند، و گفته‌اند آدم معترض منتظر است.^۳

انتظار منفی را چنین وانموده‌اند: که دشمنان عدالت و عاملین فساد به

۲- انتظار مذهب اعتراض ۳۳

۱- مکیال المکارم ۲/ ۱۵۲

۳- همان ۳۹

آن استناد می‌کنند و مردم را قانع می‌سازند که نجات بشر و استقرار عدالت فقط و فقط موکول به ظهور نجات‌بخش خاص غیبی است نه هیچ کس و کسان دیگر. اگر تو به خاطر عدالت برخاسته‌ای و یا دیگری به خاطر آزادی و نجات ملّتی یا جامعه‌ای یا بشریت برخاسته و تو هم دنبالش افتاده‌ای بیهوده است.^۱

بعضی به عکس گفته‌اند روایات رسیده در باب انتظار در راستای همان احادیثی است که نهی از قیام و شورش نموده که شرحش را در اثر قبل آوردیم - که خوب است عزیزان دیگر بار با دقت بیشتر مراجعه نمایند.^۲ و برای این نظر شواهدی آورده‌اند و روایاتی را که در آنها صبر کنار انتظار نشسته دلیل این ادعا برگرفته‌اند و گفته‌اند: چون جمعی در زمان حضرات معصومین علیهم‌السلام در مقام شورش برمی‌آمدند و گروهی که ظاهر امر را می‌دیدند و از مصالح واقعی بی‌خبر بودند چه بسا در مقام همراهی آنان برمی‌آمدند، حضراتشان مسئله صبر و انتظار فرج را خاطر نشان می‌ساختند، منتظر باشید و صبر کنید. درست است که شرکت نکردن در این آشوب برای شما سخت است و فکر می‌کنید اگر شرکت کنید به آنچه می‌خواهید می‌رسید ولی اشتباه می‌کنید صبر کنید دندان بر سر جگر بگذارید منتظر بمانید.

و چه بسا بتوانیم این روایت کافی شریف را هم که مرحوم کلینی در دو جا نقل نموده مؤید این نظر بدانیم.

محمد بن عبدالله گوید: به حضرت رضا علیه‌السلام عرض کردم فدای شما

۱- انتظار، مذهب اعتراض ۲۵

۲- حدیث وظایف عصر غیبت - وظایف اجتماعی - صص ۶۰ تا ۸۰

شوم. پدرم از پدران شما نقل می‌کرد که به بعضی از آنان گفته بودند در محلی که ما زندگی می‌کنیم جایی برای مرابطه است که قزوین نامیده می‌شود همچنین دشمنانی هستند که دیلم خوانده می‌شوند آیا در این شرایط در مقام رباط و جهاد برآییم؟ فرموده بودند: بر شما باد به این خانه - خانه کعبه - و حج بیاورید. مرتبه دوم پرسیده بودند همین جواب را شنیده بودند. نوبت سوم هم که سؤال کرده بودند باز پاسخ همان بوده و فرموده بودند: آیا کسی از شما راضی نیست که در خانه‌اش بنشیند - و در مقام جهاد و رباط بر نیاید - و مخارج اهل و عیالش را پردازد و زندگی کند و منتظر امر ما باشد - انتظار فرج و ظهور ما را داشته باشد - و در چنین شرایطی اگر امر ما را درک نمود چونان کسی باشد که در جنگ بدر درک محضر رسول خدا ﷺ نموده و اگر - از دنیا رفت - و درک ننمود همانند کسی باشد که در خیمه در خدمت حضرت قائم علیه السلام بوده این چنین - و میان دو انگشت سبابه خود جمع نمود.

این مطالب را که محمد بن عبدالله از قول پدرش از پدران حضرت رضا علیه السلام برای حضرتش نقل نمود حضرت فرمود: صدق هو علی ما ذکر پدرت راست گفته. مطلب همانگونه است که او برایت نقل نموده.^۱

معلوم می‌شود در آن زمان جمعی بوده‌اند که فکر می‌کردند وظیفه‌شان این است که در حکومت آل عباس برای حفظ مملکت اسلامی در مقام رباط و مرزداری برآیند، و یا به جنگ و جهاد با دشمنان پردازند، در حالی که امام معصوم متصدی امور نیست. در چنین شرایطی

۱- کافی - فروع - کتاب الحج باب فضل الحج و العمرة حدیث ۳۴

دستور حج گزاردن و انتظار فرج داشتن و منتظر امر خاندان رسالت علیهم السلام به آنان داده می‌شود.

عرض ما در این راستا

سخنی که در زمینه انتظار با توجه به مدارک رسیده و با استمداد از آن وجود مقدسی که منتظر وجود و هستی بوده و هست، و از آغاز عالم تا امروز، و از امروز تا لحظه قبل از ظهورش همه منتظران منتظر او بوده و هستند و خواهند بود، هرچند خود ندانند و دچار اشتباه مصداقی شده باشند، و غیر او را منتظر بشناسند، این است که:

اولاً انتظار همان گونه که اشاره کردیم از امور قلبی و باطنی، و حقایق درونی و باوری است. موطنش قلب است و جایگاهش دل، چونان سایر مسائل قلبی و درونی. نهایت این که این امر باطنی و قلبی چونان دیگر امور چینی ظهور و بروزی در رفتار و گفتار پیدا می‌کند که شرحش را در کتاب بعد در توضیح وظایف قالبی و ظاهری خواهیم آورد.

ثانیاً انتظار از آثار محبت است و محبت از آثار معرفت. و نتیجه این که با واسطه محبت انتظار از آثار معرفت است، و کم و کیف آن کاملاً با کم و کیف محبت و معرفت مرتبط است. هرچه معرفت بیشتر، محبت زیادتر. و هرچه محبت زیادتر، انتظار شدیدتر.

ثالثاً ما یک انتظار بیش نداریم. انتظاری که قرآن می‌گوید و حدیث تبیین می‌کند. انتظاری که در روایات آمده است. انتظاری که آن جایگاه خاص را در نظام شریعت دارد. انتظاری که منشأ آن آثار و ثوابها می‌باشد. یکی بیش نیست، و آن هم مثبت است. آن هم چگونه مثبتی. ما

انتظار منفی نداریم. انتظار، منفی نمی‌شود. انتظار منشأ آثار مثبت بسیاری است که هیچ چیز نمی‌تواند جای آن را بگیرد.

از آن طرف هم انتظار فقط در راستای منع از شورش و آشوب نیست، بلکه با توجه به اختلاف افکار و آرا و سلیقه‌ها و انظار که اشخاص معاصر با حضرات معصومین علیهم‌السلام در این گونه امور داشته‌اند، روایات صادر شده است. به کسی که می‌خواهد در عصر خلفای غاصب و حکام جائز در مقام رباط و جهاد برآید، و به خیال خود اسلام و مسلمین را تقویت کند، چون توجه ندارد که این کار او به نفع حکومت خودکامه عباسیان که اسم اسلام را یدک می‌کشند و از آن به نفع خودشان استفاده می‌کنند تمام می‌شود، می‌گویند صبر کن، حج برو، به سایر وظایف برس، و منتظر فرج باش تاب و تب شرکت او را در رباط و جهاد چیزی جز توجه به ظهور و انتظار فرج آرام نمی‌کند.

کسی که می‌بیند زاده امامی به اسم دفع ظلم و گرفتن حکومت از ظالمان به پاخاسته با خود می‌گوید، باید او را یاری کنم تا چنین و چنان شود، و از حقیقت امر و نتیجه کار خبر ندارد، می‌گویند صبر کن، آرام باش، منتظر باش، تو خواهان بسط عدل و اقامه قسط و داد هستی؟ از این راه به آن نمی‌رسی، آنچه تو می‌خواهی باید در انتظارش بمانی این شعله‌ها و شورها که شرور به دنبال دارد و به جای این که اثر مثبت بگذارد نقش منفی ایفا می‌کند جز با توجه به انتظار خاموش نمی‌شود.

گویا حکیم غزنه ابوالمجد سنایی غزنوی هم همین حقیقت را در این چکامه نغزش تضمین نموده:

تا کی بود رازم نهفت، غم‌خانه صبرم برفت
لقمان چنین در صبر گفت: الصبر مفتاح الفرج
تا کی کشم بیداد من؟ تا کی کنم فریاد من؟
روزی بیابم داد من، الصبر مفتاح الفرج
ایوب با چندین بلا، کاندرا بلا شد مبتلا
پیوسته بودش این دعا، الصبر مفتاح الفرج
یعقوب کز هجر پسر، چندین بلاش آمد به سر
قولش همی بُد سر به سر، الصبر مفتاح الفرج
یوسف که اندر چاه شد، کام دل بدخواه شد
از چاه سوی چاه شد، الصبر مفتاح الفرج
پند سنایی گوش کن، غم چون رسد رو نوش کن
چون شادی آید هوش کن، الصبر مفتاح الفرج^۱

بنابر این بخشی از روایات انتظار که ناظر به چنین مواردی است
نقشی کاملاً مثبت ایفا می‌کند، هرچند در نظر بعضی منفی جلوه نماید.
از آن سو دسته‌ای از روایات انتظار، ناظر به جمعی است که توجه
دارند رباط و جهاد - در غیر موارد استثناء - باید زیر پرچم امام معصوم
صورت بگیرد، و برخاستن و اقدام نمودن باید با صلاح‌دید او باشد، بر این
اساس نه زیر پرچم حکومت‌های غیر معصوم - چونان عباسیان - سینه
می‌زنند، و نه در شورش‌های عصر و زمانشان، که مورد رضا و امضاء

معصوم نیست شرکت می‌کنند. ولی پیوسته دلشان خون است کاسه صبرشان لبریز است و چه بسا حالت یأس و ناامیدی برای آنان پیدا شود. به اینان هم می‌گویند: صبر، صبر، صبر! انتظار، انتظار از اجر آن سخن می‌گویند، از آثار آن حرف می‌زنند، با توجه دادن آنان به طلوع فجر صادقِ عدل، نور امید را در دل آنان زنده می‌دارند، و کابوس زشت یأس را از سینه‌هایشان پاک می‌کنند، و با تعالیم و دستوراتی که می‌دهند و با قرآن سعیدی که میان انتظار و سایر کمالات برقرار می‌سازند پیوسته آنان را به سوی کمال پیش می‌برند. باشید یا نباشید، بمانید یا نمانید، درک بکنید یا درک نکنید، راه این است، مسیر این است، باید منتظر بود، باید خوب بود، باید سالم زندگی کرد، باید از فساد فاصله گرفت، باید ظلم نکرد، باید به ظلم راضی نبود، باید به بقاء ظالم رضایت نداشت، و باید و باید...

و بر این اساس یک انتظار است و آن هم مثبت است و سازنده. و هرجایی اثر خاص خود و سازندگی مناسب با خودش را دارد. حالا در گوشه‌ای همسر حاخامی - روحانی یهود - پیوسته گناه کند، و روز به روز فساد و آلوده دامن‌اش بیشتر شود، و در پاسخ اعتراض شوهرش حاخام بگوید مگر تو منتظر ظهور مسیح و منجی نیستی؟ و نمی‌گویی وقتی محقق می‌شود که فساد عالم گیر گردد؟ من به سهم خود قدمی برداشته و به پایان انتظار تو کمک می‌کنم، تو فقط دعا می‌کنی و من کار می‌کنم!

این حرف‌ها مناسب با همان مرام‌های منسوخ و آیین‌های باطل شده است، و هیچ وقت این پیرایه‌ها به منتظران مهدی آل محمد علیهم‌السلام

نمی‌چسبد. تاکنون از کدام منتظری این حرف باطل را شنیده‌اید و اگر هم کسی نسبت دهد افترا بی بیش نیست.

باید رفت و به روایات وارده و احادیث رسیده با دقت هرچه بیشتر و فقه الحدیث بهتر مراجعه نمود، تا حقیقت امر روشن گردد، و لفظ می‌گوییم و معنی ز خدا می‌طلبیم نباشد. بگذریم.

سخنی از مرحوم نعمانی

بنگریم عالم بزرگ و محدث سترگ در سده چهارم، ابن ابی‌زینب محمد بن ابراهیم نعمانی عنوان باب یازدهم اثر نفی‌ش - الغیبه - را که مشتمل بر این روایات است چه قرار داده، و نظر اجتهادی و دیدگاه فقه الحدیثی‌اش پس از نظر در این روایات چه بوده

ما رُوِيَ فِيهَا أَمْرٌ بِهِ الشَّيْعَةِ مِنَ الصَّبْرِ وَ الْكَفِّ وَ الْإِنْتِظَارِ لِلْفَرَجِ وَ تَرْكِ الْإِسْتِعْجَالِ بِأَمْرِ اللَّهِ وَ تَدْبِيرِهِ^۱

آنچه روایت شده نسبت به آنچه شیعه را امر نموده‌اند، از صبر و بردباری، و کف و بازداری، و انتظار فرج و ترک عجله و شتاب‌گیری، نسبت به امر خداوند و تدبیر او

و پس از نقل هفده روایت در آخر همین باب گوید:

بنگرید - خدا شما را رحمت کند - به این روش تأدیبی ائمه عليهم السلام و به امر و دستورشان، نسبت به صبر و کف و انتظار فرج، و حکم به هلاکت

مستعجلان و شتاب‌گیران، و تکذیب‌متمنیان و آنان که آرزوهای خام در سر دارند، و توصیف تسلیم‌گرایان به نجات، و مدح صابران و ثابتان، و تشبیه آنان به ثبات حصن و برج برپایه و اساس - سپس گوید:

خداوند شما را مشمول رحمتش قرار دهد مؤدب به این آداب امامانتان گردید، و اوامرشان را امثال نمایید، و تسلیم‌گفتارشان باشید، و از راه و رسمی که معین نموده‌اند تجاوز نکنید، و جزء جمعی که در سایه پیروی از هوی به عجله و شتاب گراییده و میل به حرص، آنان را از مسیر هدایت بازداشته قرار نگیرید. خداوند همه ما و شما را موفق بدارد که از فتنه‌ها سالم مانیم، و بر حسن بصیرت و بینش صحیح پابرجا و ثابت باشیم، و سالک آن راه راست و مسیر مستقیمی که ما را به رضوانش می‌رساند قرار گیریم، و در سایه لطف و احسانش با خوبان و خالصان در بهشت سکنی گزینیم.^۱

اگر نگویند آنچه مرحوم نعمانی نوشته همان انتظار منفی است!!! که متأسفانه فتح باب شده، و در گوشه و کنار حتی از خودی‌ها هم دیده و شنیده شده، که چه بسا در سایه هم‌سویی نداشتن سلیقه و اندیشه، سلف صالح را که اسطوانه‌های مکتب هستند به چالش کشیده‌اند، که به مراتب زیان و ضرر این خودی‌های نادان یا بیمار، از دشمنان آگاه بیشتر بوده و هست، بگذریم.

دردم نهفته به ز طیبیان مدعی باشد که از خزانه غیث دواکنند^۲

حدیثی بس دل نشین

خوب است این فصل را با نقل روایتی بس ارزنده که ترسیم و تصویری است از یک منتظر و جایگاه منتظران و آنچه در راستای انتظار مطلوب و محبوب است خاتمه بخشیم، که به راستی لؤلؤی است شاهوار، و گوهری است آبدار، و مرحوم ثقة الاسلام آن را در کافی شریف آورده است که با توضیحی می آوریم.

جمعی از دوستان و شیعیان خدمت حضرت باقر علیه السلام بودند و خانه پر از جمعیت بود. در این میان پیرمردی وارد شد در حالی که به چوب دستی بلندی که ته آن آهنی داشت تکیه داده بود دم در ایستاد و گفت: السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ سلام بر تو ای پسر رسول خدا و رحمت و برکات حق از آن تو.

سلام کرد و ساکت شد. حضرت باقر علیه السلام فرمود: وَ عَلَیْكَ السَّلَامُ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ. سپس پیرمرد روبه اهل مجلس نمود و گفت: السَّلَامُ عَلَیْكُمْ. سلام کرد و ساکت ماند تا مجلسیان جواب سلامش را دادند. در آغاز این ادب را رعایت نمود که بر بزرگ مجلس حضرت باقر علیه السلام ابتدا سلام خاص کرد و سپس به سایر اهل مجلس درود عام آورد.

آنگاه رو به حضرت باقر علیه السلام نمود و عرض کرد: ای پسر رسول خدا مرا نزدیک خود جا دهید، خداوند مرا فدای شما بدارد، به خدا سوگند هر آینه من شما را دوست دارم و به هرکس هم که به شما علاقه دارد علاقمندم، و به خدا قسم این محبت و دوستی من نسبت به شما و دوستان شما به خاطر طمع در امور دنیایی نیست. همچنین به خدا سوگند من

دشمنان شما را دشمن دارم و از آنان برائت و بیزاری می‌جویم، و به خدا قسم منشأ این بغض و عداوت من و بیزاری و برائت من از آنان به خاطر - خرده حساب‌های شخصی نیست - خونی که از من ریخته باشند و دشمنی من به آن جهت باشد، نمی‌باشد به خدا قسم هر آینه من حلال شما را حلال می‌شمرم، و حرام شما را حرام می‌دانم - حکم و فرمان شما را بدون چون و چرا قبول دارم و پذیرایم - و منتظر امر شما هستم - در انتظار دولت حقّه شما خاندان هستم، از منتظرین فرج می‌باشم با این وضعی که دارم - نسبت به من امید دارید - امید مغفرت و رحمت و نجات برای من هست یا نه؟ خدا مرا فدای شما بدارد.

حضرت باقر علیه السلام فرمود: **إِلَى إِلَى جَلُوبِيَا،** پیش بیا، آن قدر پیرمرد را پیش طلبید تا کنار خود نشاند. سپس فرمود:

ای پیرمرد همانا مردی به محضر پدرم حضرت علی بن الحسین علیه السلام شرفیاب شد، و همانند همین سؤالی که تو از من پرسیدی او از پدرم پرسید، پدرم به آن مرد فرمود:

اگر - با چنین حالی و اعتقادی - از دنیا بروی بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و بر امیر مؤمنان، و حضرت حسن و حسین و علی بن الحسین علیه السلام وارد می‌شوی، در حالی که دلت خنک و سینه‌ات سرد و چشمت روشن باشد - شاد و مسرور باشی - و چونان جانث به گلویت رسد و روحت به حلقومت، کرام الکاتبین و فرشتگان مخصوص، با روح و ریحان در مقام استقبال روحت برآیند، و اگر زنده ماندی به آنچه چشمت را روشن کند خواهی رسید و با ما خاندان در آن جایگاه بلند قرار گیری.

پیرمرد - که از گفتار حضرت سرمست شده بود - عرض کرد: چه

فرمودید ای اباجعفر؟ حضرت دو مرتبه گفتارشان را تکرار کردند. پیرمرد گفت: الله اکبر - با وجد و سرور تکبیر گفت راستی من و این مقامات؟ من و این الطاف و کرامات؟

ای ابا جعفر اگر من از دنیا رفتم بر رسول خدا و شما خاندان با دلی شاد و چشمی روشن وارد می‌شوم؟ - و آنچه حضرت فرموده بودند تا آخر تکرار کرد - سپس شروع کرد با صدای بلند گریه کردن هاه هاه هاه می‌گریست و سرش پایین می‌آمد تا به زمین می‌رسید. مجلسیان هم از این حال و وضع پیرمرد حالی پیدا کردند.

آنان هم با صدای بلند گریه می‌کردند. حضرت باقر علیه السلام هم با انگشت مبارکش اشک از چشم پیرمرد پاک می‌کرد. سپس پیرمرد سرش را بلند کرد و به حضرت عرض کرد:

يَا بِنِ رَسُولِ اللَّهِ نَاوِلْنِي يَدَكَ جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ أَيُّ پسر پیامبر خدا دستت را به من بده خدا مرا فدای شما سازد. حضرت دست مبارک شان را به پیرمرد مرحمت فرمودند، او دست حضرت را بوسید و بر دیدگانش نهاد، و بر صورت و گونه‌هایش قرار داد. سپس جامه از پیکرش بالا زد و دست حضرت را بر بطن و شکم و صدر و سینه‌اش مالید - صورت و پیکرش را با دست مبارک حضرت متبرک ساخت - آنگاه برخاست و سلام تودיעی و خداحافظی نمود و رفت.

حضرت باقر علیه السلام در حالی که پیرمرد می‌رفت پشت سر او نگاه کرد و رو به جمعیت فرمود:

مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ فَلْيَنْظُرْ إِلَيَّ هَذَا

هر که دوست دارد به مردی از اهل بهشت بنگرد به این مرد نظر

نماید. راوی جریان گوید هیچ مجلس عزایی را - از جهت فزونی گریه مردم - چونان این مجلس ندیدم.^۱

مؤلف در کنار این حدیث

از همان روزگار قدیم و سال‌های پیشین که این حدیث را دیده بودم بسیار به آن علاقمند بودم، و به قول معرف با آن عشق و حال می‌کردم، و هر وقت توفیق مراجعه مجدد و یا نقلش دست می‌داد برایم بس تازه و شیرین می‌نمود. به بیش از هزار و سیصد سال قبل برمی‌گشتم، و خود را در آن مجلس در محضر حضرت باقر علیه السلام می‌دیدم، و آن پیرمرد عصا به دستی را که قلبش مالا مال از عشق و ولاء آل الله و تسلیم فرمان و منتظر امرشان بوده مشاهده می‌نمودم. گفتارش را که آثار صدق و راستی از آن نمایان بود می‌شنیدم، رفتارش را که بیان‌گر شدت محبت و علاقه او نسبت به حجت عصر و امام زمانش حضرت باقر علیه السلام بود نظاره می‌کردم. عنایات و الطاف امام پنجم علیه السلام را نسبت به او می‌نگریستم، و آهی همراه با فسوس و حسرت از دل می‌کشیدم و غبطه می‌خوردم.

یعنی می‌شود من هم همانند این پیرمرد شوم؟ راستی خاندان رسالت علیهم السلام و به خصوص امام عصر و زمانم را دوست ندارم؟ و همچنین دوستانشان را دوست ندارم دشمنانشان را دشمن ندارم آن هم چونان این پیرمرد خالص و صاف بی‌پیرایه و خرده حساب؟

یعنی روزی می‌آید که من هم حلال این خاندان را حلال و حرامشان

را حرام بدانم؟ تسلیم محض باشم و چون و چرا نداشته باشم؟ هر روزی به بهانه‌ای مقراض و قیچی به دست بگیرم و به سراغ یکی از احکامشان بروم و آن را به عنوانی از بین ببرم؟ نمی‌دانم از که بنالم و به که شکوه آرم و کجا فغان برآرم.

گفتند در بعضی از مجالس جشن نیمه شعبان همین امسال یعنی مجلس جشن ولادت امام زمان در شهر مشهد که شهر مقدّسش می‌نامیم، مراسمی با اصوات لهوی و آهنگ‌های شیطانی و نغمه‌های غیرشرعی برگزار می‌شده، و چون بعضی در مقام اعتراض برآمده‌اند و به مسئولین شکایت برده‌اند جواب - مجاز است - شنیده‌اند یعنی ما حرامشان را حرام می‌دانیم که حتی در مجالس خودشان حرامشان را حلال می‌شمریم؟ نمی‌دانم به قول ناصر خسرو:

اگر این دین خدای است و حق این است و صواب

نیست اندر همه عالم نه مُحال و نه مجاز

آن که بر فسق تو را رخصت داده است و جواز

سوی من شاید اگر سَرش به کوبی به جُواز^۱

به چپ و راست مدو، راست برو بر ره دین

ره دین راست‌تر است ای پسر از تار طراز

دانش آموز و سراز گُرد جهالت بفشان

راستی ورز، بکن طاعت و حیلت مطراز

۱- جُواز: هاون سنگین و چوبین - فرهنگ فارسی معین.

خویشتن دار تو کامروز جهان دیوان راست

چند گه منبر و محراب بدیشان پرداز

داد، گسترده شود گردد کند دامن جور

باز شیطان به زمین آید باز از پرواز^۱

آری یعنی می شود امروز، من چونان آن پیرمرد در بیش از هزار و سیصد سال قبل به راستی منتظر امر این خاندان باشم، و در سایه رعایت این پنج جهتی که آن پیرمرد دارا بوده و در این روایت آمده به آن وعده‌ها که باقرالعلوم علیه السلام داده نائل آیم؟ نمی دانم، که البته این نمی دانم نسبت به خود من است، وگرنه اگر کسی امروز هم آن چنان باشد که آن پیرمرد آن روز بود، مسلماً آن وعده‌ها و نویدها شامل حال او هم خواهد شد و اختصاصی به آن پیرمرد گوژپشت عصا به دست نداشته و ندارد.

بوی وصل کیست بیدل گلشن آرای امید

پای تا سر یأس بودم انتظارم کرده‌اند^۲

آخرین نگاه

یاد او

به تو می‌اندیشم ای سراپا همه خوبی
تک و تنها به تو می‌اندیشم همه وقت همه جا
من به هر حال که باشم به تو می‌اندیشم
تو بدان این را تنها تو بدان تو بیا
جای مهتاب به تاریکی شبها تو بتاب
من فدای تو
اینک این من که به پای تو در افتادم باز
من همین یک نفس از جرعه جانم باقی است

حدیثی در حقیقت ذکر و یاد

از دیگر وظایف قلبی و تکالیف درونی که نسبت به آن وجود مقدّس داریم یاد اوست، که یاد او پیامد مهر و محبّت نسبت به اوست، و چونان که در نگاه قبل دیدیم محبّت او هم پدیده معرفت نسبت به اوست. باید پیوسته به یاد او باشیم، و ذکر حقیقی او را در دل داشته باشیم، قبل از این که توضیح ذکر و یاد او را بیاوریم عزیزان را به حدیثی که مرحوم کلینی در کافی شریف به سند صحیح از حضرت صادق علیه السلام آورده توجه می‌دهیم، که بس آموزنده است. حضرت فرمود:

از سخت‌ترین اموری که خداوند بر خلقش واجب نموده فراوان ذکر و یاد او نمودن است. سپس فرمود: مقصود من از آنچه گفتم سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر نیست هر چند این‌ها هم ذکر است. مراد من از آنچه گفتم یاد خداست در برابر آنچه حلال نموده و حرام داشته - در برابر هر عملی که قرار گرفت بنگرد - اگر طاعت خداست انجام دهد و

بیاورد و اگر معصیت پروردگار است ترک نماید.^۱

محبت امام عصر علیه السلام

آری باید به یاد او بود و در سایه یاد او ذکر همه خوبی‌ها را داشت و از همه بدی‌ها فاصله گرفت. هر قدر علاقه انسان به کسی یا چیزی بیشتر باشد یاد کرد او هم از آن کس و آن چیز بیشتر است تا آنجا که ممکن است در سایه کثرت محبت کار به جایی برسد که از غیر او یاد نکند و فقط او در ذکر و خاطرش باشد. به هرچه می‌نگرد گویا او را می‌بیند هرچه به گوشش می‌رسد گویا نام او می‌باشد، حتی در عالم رؤیا هم پیوسته او را می‌بیند، به یاد او می‌خوابد، به یاد او بیدار می‌شود، به یاد او قیام و قعود دارد، به یاد او سکوت و سخن دارد، به یاد او شب را به روز و روز را به شب می‌رساند. گویا جز او کسی در عالم هستی نیست.

انسان از ذکر و یاد ارباب محبت‌های مجازی و صاحبان دوستی‌های صوری نسبت به محبوب‌هایشان مطالبی می‌شنود که چه بسا قبولش سخت و دشوار باشد و حمل به مبالغه و گزافه گردد، در حالی که مبالغه و گزافه نیست.

بر این اساس ذکر و یاد، در محبت حقیقی و علاقه واقعی امام عصر علیه السلام بالاتر از این حرف‌ها است، آن که داعیه محبت و دوستی آن وجود مقدس را دارد آن چنان باید به یاد او باشد که گویا در هستی جز او کسی نیست لیس فی الدار غیره دیار

۱- کافی - اصول - باب اجتناب المحارم، حدیث ۴.

اگر پدر و مادر مهربان و یا فرزند عزیزمان به سفر رفته باشند، و یا به دوری رفیق شفیقی مبتلا شده باشیم، چقدر به یاد آنان هستیم؟ چقدر از دوری آنان رنج می‌بریم؟ چقدر غم و اندوه هجران آنان را به دل می‌گیریم؟ و به کسی هم اظهار نمی‌کنیم. آه می‌کشیم و آب می‌شویم.

حدیثی که در نخستین نگاه آوردیم در خاطر داریم که رسول خدا ﷺ خودش و اهل بیت و عترتش را محبوب‌تر و عزیزتر از خود ما و اهل بیت و فرزندانمان معرفی فرمود. بر اساس این حدیث یادکرد ما از امام زمان عجل الله باید به مراتب پیش از یادمان از فرزند عزیزمان باشد به طوری که اگر آنچه در دل می‌گذرد بر صفحه‌ای منعکس گردد جز نام و نشان او را نشان ندهد، عقربه قلب ما جز به سوی او به جهتی توجه پیدا نکند، دل ما در سینه‌مان جز به نام و یاد او تپشی نداشته باشد، و به قول مرحوم فیض که فیضی از خواجه گرفته:

دل سرآبرده محبت اوست	دیده آئینه‌دار طلعت اوست
سر و جانم فدای خاک رهش	تن زارم برای خدمت اوست
تا «نرید نمَن» حق فرمود	گردنم زیر بار منت اوست
همه کس بر طهارتش شاهد	همه عالم گواه عصمت اوست
جبرئیل امین در آن درگاه	پرده‌دار حریم حرمت اوست
هر کسی را غم و ما و غمش	فکر هر کس به قدر همت اوست
فیض را بهره‌گرز تقوی نیست	سینه‌اش مخزن محبت اوست ^۱

آری باید در دل جز یاد او نگذرد. به قول خواجه:

امروز شاه انجمن دلبران یکی است

دلبر اگر هزار بود، دل بر آن یکی است

من بهر آن یکی، دل و دین داده‌ام به باد

عیب مکن، که حاصل هر دو جهان یکی است

خلقی زبان به دعوی عشقش گشاده‌اند

ای من فدای آن که دلش با زبان یکی است^۱

یاد او همراه با غم او

باری به هر جهت، اگر آن گونه که باید، به یاد او بودیم آن وقت است

که توفیق اداء دیگر وظایف قلبی که نسبت به آن وجود مقدس داریم

نصیب مان می‌شود و یاد قلبی و ذکر باطنی مان با حزن و اندوه فراق و هم و

غم هجرانش همراه می‌گردد و آتش اشتیاق در دل مان شعله‌ور می‌شود

و چنین می‌شویم:

قَلْبِي إِلَيْكَ مِنَ الْأَشْوَاقِ مُحْتَرِقُ وَ دَمْعُ عَيْنِي مِنَ الْأَمَاقِ مُنْدَفِقُ

الشُّوقُ يُحْرِقُنِي وَ الدَّمْعُ يُغْرِقُنِي فَهَلْ رَأَيْتَ غَرِيقاً وَ هُوَ مُحْتَرِقُ^۲

نمی‌دانم آه سینه و اشک دیده مجال ترجمه این اشعار را می‌دهد یا

نه؟ راست می‌گوییم؟

۱- دیوان حافظ - بمبئی - ۱۱۰.

۲- مکیال المکارم فی فوائد الدعاء للقائم علیہ السلام ۲ / ۱۷۶.

دلم از شوق او آتش گرفته و اشک از دیده‌ام جوشش گرفته
 راستی شوق دیدار او، غم هجران او، اندوه فراق او، و غم غیبت او مرا
 می‌سوزاند، دلم را آتش می‌زند، و در اشک دیده غرقم می‌کند، و این دو با
 یکدیگر جمع می‌شود؟ غریق و محترق، سوزان غرق شده از طرفی در آتش
 دل می‌سوزد و از سویی در آب دیده غرق می‌شود.
 و چنین می‌شویم که آقا و مولایمان حضرت ابی‌الحسن علی بن موسی
 الرضا علیه السلام خبر داده است:

كَمْ مِنْ حَرَّى مُؤْمِنَةٍ وَكَمْ مِنْ مُؤْمِنٍ مُتَأَسِّفٍ حَرَّانٍ عِنْدَ فِقْدَانِ الْمَاءِ
 الْمَعِينِ كَأَنِّي بِهِمْ آيِسٌ مَا كَانُوا قَدْ نَادُوا نِدَاءً يُسْمَعُ مِنْ بَعْدِ كَمَا
 يُسْمَعُ مِنْ قُرْبٍ يَكُونُ رَحْمَةً عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَ عَذَاباً عَلَى
 الْكَافِرِينَ^۱

چه بسیار زنان با ایمان که تشنه دیدار اویند و جگرشان در هجران او
 تفتیده و سینه‌شان سوخته، و چه فراوان مردان مؤمن که پیوسته
 اسف می‌خورند و با تشنگی می‌سوزند و می‌سازند، در آن هنگام که
 دچار فقدان ماء معین گردند - سرچشمه حیات و همه خیرات و
 کمالات امام عصر و زمان‌شان را نیابند - آنگاه که به نهایت یأس و
 شدت ناامیدی رسیدند و طاقتشان طاق شد، می‌نگرم که ندا داده
 می‌شوند، ندایی که از دور شنیده می‌شود آن سان که از نزدیک به
 گوش می‌رسد صدایی که نوید رحمت بر اهل ایمان و انذار عذاب بر
 کافران است.

در عصر غیبت باید غمین بود

آری در عصر غیبت باید غمین بود، در روزگار هجران باید حزین بود، در هنگامه فراق باید در دل هنگامه‌ای از هم داشت و غوغایی از غم و آشوبی از شور، و با کاروان هستی و قافله وجود که پیوسته درای^۱ غم دارد و حُداء^۲ هم می‌سراید و جرس و زنگ اندوه به صدا در می‌آورد همراهی نمود.

راستی اگر چشم دلی باز باشد و گوش دلی شنوا، چیزها می‌بیند و می‌شنود که نمی‌تواند بی‌خیال بخوابد، بلکه پیوسته با آنچه می‌بیند و می‌شنود همراهی دارد. با چشم دل می‌بیند از آغاز عالم دل همه صاحب دلان به یاد او و برای غیبت او خون بوده، و به جای اشک خون از دیده باریده‌اند، و پیوسته آه از سینه کشیده‌اند. آری به گوش دل آه و ناله همه ذرات وجود را در غم فراق او و شوق دیدار او می‌شنود نه تنها آه جان سوز جدش امیرالمؤمنین علیه السلام را در فراق او و شوق دیدار او: هاه و اومی پیده‌الی صدره شوقاً الی رؤیته^۳

وعاء، وعاء حجّت است؛ و ظرف، ظرف صاحب مقام ولایت مطلقه الهیه است؛ و سینه، سینه‌ای است که مرکز اسرار غیب الغیوب است؛ و صدر، صدری است که هرچه صدر است و بالا در این صدر فرود آمده؛ در این وعاء و ظرف، و در این سینه و صدر از غیبت آن ولی امر و حزن و

۱- درای - درای: زنگ که با کاروانیان بود، درای کاروان هر چیز که آواز دهد از زنگ و جز آن - لغت نامه دهخدا

۲- حُداء: آواز خواندن ساربان برای شتران که تند بروند - فرهنگ عمید -

۳- الغیبة - للنعمانی - ۲۱۴ باب ۱۳ حدیث ۱.

اندوه فراق و همّ و غم هجران و شور و شوق لقاء و دیدار او چه هنگامه‌ای
به پاشده که این ظرف با این وسعت گنجایشش را نداشته و در قالب هاه و
آه از دل برخاسته و از حلقوم و نای برون آمده من که نمی‌فهمم.
آری باید به یاد او بود و غمین از برای او و چنین سرود:

هزار شکر که گر غایبی ز دیده ما

غم فراق تو با اشک من هم آغوش است^۱

جمعه آخر ماه شعبان

باری به هر جهت، در این روز جمعه آخر ماه شعبان که خطوط
پایانی و سطور نهایی این نوشته را رقم می‌زنم احساس می‌کنم که دلم در
سینه‌ام دو نیمه گردیده، نیمی از آن غرقه در خون از درد فراق، و نیمی از
آن شناور در دریای شور و اشتیاق به امید وصال. اشک می‌ریزم و در این
فکرم که آیا این دو نیمه دو نیمه برابر است و دو قسمت مساوی، یا دو
بخش نابرابر و دو حصه غیر مساوی؟ و به این نتیجه می‌رسم که غیر
مساوی است و نابرابر. آن قدر دل در لجه خون فراق غرق شده و آن چنان
دچار سوزِ هجران و احتراقِ حرمان گردیده که گویا مجالی برای اشتیاق به
جا نمانده و جایی برای امید وصال به چشم نخورده ولی باز در هر حال به
خود امید می‌دهم و می‌گویم:

مشو غمگین، که دور غم سرآید ز پشت ابرها، ماهی درآید

بلای زندگانی، ناامیدی است شکیباً شو، که یار از در، درآید^۱

و با زمزمهٔ این ابیات شوق المهدی مرحوم فیض قلم از رقم برمی دارم
تا برای چرخش در میدان نوشتهٔ بعد که وظایف قالبی نسبت به آن وجود
مقدس است آماده اش سازم:

عید است و روز جمعه و یاران در انتظار

یارب امام را به مصلی کن آشکار

شاید که یک نماز که با او ادا کنیم

گردیم مستحق که کنی مغفرت نثار

جز نقد جان به دست ندارم امام کو؟

کان نیز بر غبار ره او کنم نثار^۲

جمعه سلخ شعبان المعظم ۱۴۳۳

۱۳۹۱/۴/۳۰

مشهد مقدس - سید مجتبی بحرینی

کتابنامه

در این نوشتار پس از قرآن کریم از این کتاب‌ها بهره گرفته‌ایم:

- ۱ - آتشکده میرزا محمد تقی نیر تبریزی
- ۲ - الاتحاف بحبّ الاشراف الشبراوی الشافعی
- ۳ - الاحتجاج علی اهل اللجاج احمد بن علی الطبرسی
- ۴ - الاعتقادات محمد بن علی بن بابویه - شیخ صدوق - علی شریعتی
- ۵ - انتظار مذهب اعتراض عباس بن محمد رضا - محدث قمی - حبیب چایچیان - حسان -
- ۶ - الانوار البهية محمد باقر بن محمد تقی - علامه مجلسی -
- ۷ - ای اشک‌ها بریزید
- ۸ - بحار الانوار
- ۹ - بشارة المصطفى لشيعة المرتضى محمد بن ابی القاسم الطبری
- ۱۰ - تفسیر روح البیان شیخ اسماعیل حقی
- ۱۱ - تفسیر العیاشی محمد بن مسعود بن عیاش
- ۱۲ - جامعه در حرم سید مجتبی بحرینی
- ۱۳ - جمال الاسبوع رضی الدین علی بن طاووس
- ۱۴ - حدیث وظایف عصر غیبت - وظایف اجتماعی - سید مجتبی بحرینی

۱۵ - حیرت آینه - گزیده غزلیات بیدل دهلوی

طغرل طهماسبی

محمد بن علی بن بابویه - شیخ صدوق -

۱۶ - الخصال

۱۷ - دیوان الهی قمشہای

۱۸ - دیوان حافظ

۱۹ - دیوان حالت

۲۰ - دیوان حزین لاهیجی

۲۱ - دیوان سنائی غزنوی

۲۲ - دیوان شمس اصطهباناتی

۲۳ - دیوان صفا اصفہانی

۲۴ - دیوان عبدالغنی الحرّ

۲۵ - دیوان فیاض لاهیجی

۲۶ - دیوان ناصر خسرو

۲۷ - دیوان ہمام تبریزی

فرہاد میرزا

۲۸ - زنبیل

فریدون مشیری

۲۹ - سہ دفتر

۳۰ - سنن ابن ماجہ

محمد بن المرتضی - فیض کاشانی -

۳۱ - شوق المہدی

۳۲ - صحیح البخاری

۳۳ - صحیح مسلم

۳۴ - الصحیفة العلویة المباركة الثانية حسین بن محمد تقی - محدث نوری -

شیخ علی اکبر نہاوندی

۳۵ - العبقری الحسان

محمد بن علی بن بابویه - شیخ صدوق -

۳۶ - علل الشرایع

- ۳۷ - عیون اخبار الرضا علیہ السلام
 ۳۸ - الغیبة - للطوسی -
 ۳۹ - الغیبة - للنعمانی -
 ۴۰ - فرہنگ عمید
 ۴۱ - فرہنگ معین
 ۴۲ - کافی - اصول -
 ۴۳ - کافی - روضہ -
 ۴۴ - کافی - فروع -
 ۴۵ - کلیات خمسہ نظامی
 ۴۶ - کلیات سعدی
 ۴۷ - کنز العمال
 ۴۸ - کمال الدین
 ۴۹ - لغت نامہ دہخدا
 ۵۰ - ما سمعت ممّن رأیت
 ۵۱ - مثنوی
 ۵۲ - المحاسن
 ۵۳ - مشارق الامان و لباب حقایق الايمان - نسخه خطی آستان قدس -
 حافظ رجب البرسی
 ۵۴ - مفاتیح الجنان
 ۵۵ - مکیال المکارم فی فوائد الدعاء للقائم
 میرزا محمد تقی الموسوی الاصفہانی
 ۵۶ - منتخب الاثر
 لطف الله الصافی گلپایگانی
 ۵۷ - منتخب الحسنی
- محمد بن علی بن بابویہ - شیخ صدوق -
 محمد بن الحسن - شیخ طوسی -
 محمد بن ابراهیم بن ابی زینب النعمانی
 محمد بن یعقوب الكلینی
 محمد بن یعقوب الكلینی
 محمد بن یعقوب الكلینی
 علی بن حسام المتقی الہندی
 محمد بن علی بن بابویہ - شیخ صدوق -
 جزوہ دست نویس مؤلف
 جلال الدین محمد بلخی رومی
 احمد بن محمد بن خالد البرقی
 عباس بن محمد رضا - محدث قمی -

- ۵۸ - منتخب النفیس شاهزادہ ابوالحسن میرزا - شیخ رئیس -
۵۹ - موسوعۃ الامامۃ فی نصوص اهل السنۃ
سید شہاب الدین المرعشی النجفی
۶۰ - نجم الثاقب حسین بن محمد تقی - محدث نوری -
۶۱ - یک آسمان ستارہ مہدی سہیلی

سایر آثار مؤلف در همین زمینه :

- ۱ تا ۲۴. حدیث قبل از میلاد تا حدیث جان با جانان
- ۲۵ - سوگند به نور شب تاب، شرح دعای شب نیمه شعبان
- ۲۶ - سلام بر پرچم افراشته، شرح سلام‌های زیارت آل یس
- ۲۷ - تورا گواه می‌گیرم، یک دوره اعتقادات در زیارت آل یس
- ۲۸ - از تو می‌خواهم، شرح قسمت اول دعای بعد از زیارت آل یس
- ۲۹ - بهین جامه پوش، شرح قسمت دوم دعای بعد از زیارت آل یس

و در دیگر زمینه‌ها :

- ۳۰ - جامعه در حرم شرح زیارت جامعه کبیره
- ۳۱ - این جا مدینه است
- ۳۲ - این جا مکه است
- ۳۳ - این جا مشاعر است
- ۳۴ - ۳۶ - این جا کربلا است (کتاب اول تا سوم)
- ۳۷ - ۳۹ - این جا نجف است (کتاب اول تا سوم)

مجموعه جهان دیگر :

- ۴۰ - با پسر در سکرات مرگ
- ۴۱ - ده نگاه با پیکر
- ۴۲ - لباس نادرخته و نماز بی حمد و سوره
- ۴۳ - ملک نقاله
- ۴۴ - خانه دومتری
- ۴۵ - شهر خاموشان و دیار باهوشان
- ۴۶ - سرای بیم و امید
- ۴۷ - اتاق امتحان
- ۴۸ - خواب نوعروس
- ۴۹ - سالن ارتباطات
- ۵۰ - از سکرات تا ارتباطات
- ۵۱ - ۵۴ - آشنایی با تفاسیر و شناخت مفسران - کتاب اول تا چهارم

و به زودی ان شاء الله

این جا کاظمین است (کتاب اول تا سوم)

پایانه برزخ

ما سمعت ممّن رأیت - آنچه شنیدم از آنان که دیدم -

حدیث سده ششم